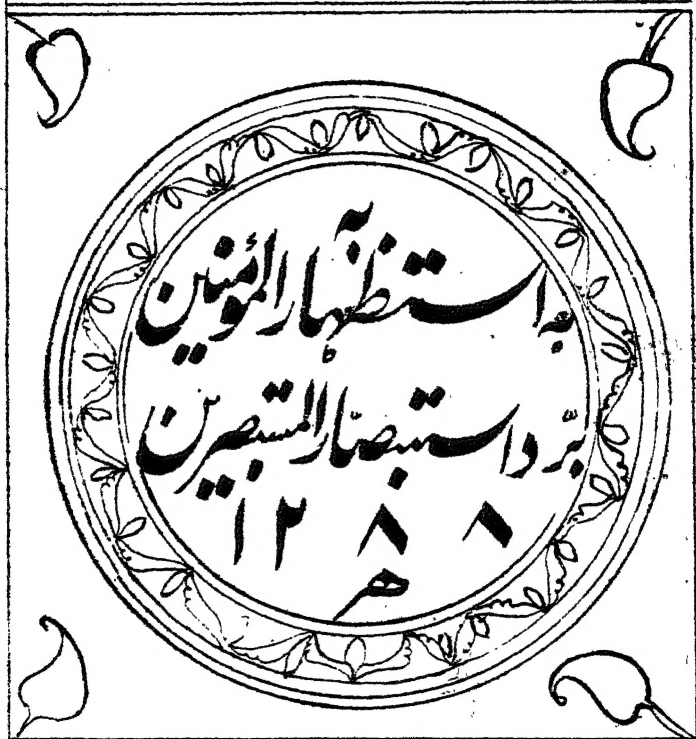


إِنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَإِنَّ الْكَافِرِينَ مَوَالِيَهُمْ

محمد خالق ذی الاکرام ورازق ذی الانعام که این رساله مغفد خواص و محض المسموع



تصنیف عمدة العلماء وزبدة الفضلاء معیلة السنت الطاهرة
الشیخ احمد بن شیخ عبد الله المصیر البغدادی من عبود و الا حمید مرتبة محمد علی بن

در مطبع محمدی واقع بی بی مطبوع گردید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعَزَّ سُنَّةَ نَبِيِّهِ وَجَمَاعَةَ السَّالِمِينَ وَالصَّلَاةَ
 وَالسَّلَامَ عَلَى رَسُولِهِ الَّذِي كَمْ تَسْتَرْفِعُ قَبْلَ بَلِّغِ أَحْكَامَهُ وَكَمْ تَنْجِ
 شَيْئًا مِنْ أُمُورِ الدِّينِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِي
 سَبِيلِ اللَّهِ وَلَمْ يَخَافُوا أَلَمَةً لَا تَعْمَعُ الْكُفْرَةَ وَالرَّفْضَةَ وَالزُّنُوفَ
 أَوْ كَانُوا مَذَّةً غَيْرِهِمْ أَذَلَّةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةً عَلَى الْكَافِرِينَ أَمَا
 بَعْضُ مَنْ يُؤَيِّدُ بِنَدَةِ تَحْتِجُ إِلَى رَحْمَةِ رَبِّهِ الْقَوِي أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمَصْرِي
 الشَّافِعِي غُفَرَ اللَّهُ لَهُ وَلَوْ أَلَدِيهِ وَحَسَنَ الْبَيْتِ وَالْيَهُودِ كَمَا جَاءَ فِي مَدِينَةِ
 وَبِأَمْرِ كَثِيرٍ زَبَرِي تَرْوِي بِبَعْضِ الْمَوَاضِعِ وَرِثَةُ دِينِيَّةً أَمَدُ وَشَدِيدُ
 مُنَوَّغِينَ وَمُتَعَصِّبِينَ فِي مَذْهَبِهِمُ الْمُتَسَلِّكِينَ بِأَمَّةِ الدِّينِ
 بِتَوْحِيدِهِمْ أَخِي شَيْعِيَانِ مِيكَدَمُ وَدُرُثَانِي مَلَا قَاتِ ارْمَبَاثَةُ وَ

مناظره در امور دینی صامت و ساکت میخافد بخاطر فتنه خود در آورد
 بودند که فلانی به نسبت ما جاہل و بیچیدان و در معرفت بحث و نظر
 عاقل و ناتوان است کم کم او را فریب داده و دمبدم او را اغوا
 نموده و وقتی در بحث و مجادله بفرش سازیم و وقتی بوسه و محام
 از دینش براندازیم تا آنکه بغض اصحاب رسول در دل او مرتسم
 و عناد ازواج بتول در سینه او متفش شود پس مادام مثل ما
 بلعن اصحاب رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم مشغول و تا ابد نزد مالک
 سفر و حجیم مقرب و مقبول گردد و عکس ظمانی ما فی الضمیر ایشان
 دمبدم در آئینه دل من می یافت و لحظه بلحظه سینه ام از رشحات میگذرد
 ایشان شبی یافت لیکن چون نور هدایت حیطه و شامل باین بنده
 مقتدا الی ربہ الکامل بود کما قال اللہ تعالیٰ مَنْ یُعِدِّی اللہ
 فَلَا مِصْلَ لَهُ تائیری نداشت پرهانی نداشتیم اظهار محاطات
 و مرادات ایشان و اخوایج ما فی القُوَّةِ اِلٰی اِنْعَالِ در ان اوان
 هم صحت ندیدیم رشته ارتباط و اتصال را از میانه بکین کینه
 و عناد نگه داشتیم بلکه در اقامت قوام و رباطات کثیره از محاطه و مرآ

بکار بردم و در تزیید و مزینیت مباشرت و معاشرت کوشیدم تا
 آنکه پرده از روی اسرار قلبیه خویش برداشتم و کشف خیالات باطنی
 و مخاطرات فاسده خود نمودم و طریق مباحثه و مناظره پیوژند
 و ابواب قیل و قال گشودند بعون الله تعالی در هر وقت و در هر
 بحث چنین جواب دند ان شکن شنیدند که از شرمساری دم نتوانست
 زدن آنکه از خجالت و ندامت گفتگو فیما بین خود بلند ساختند که ما از
 جواب این مرد عاجز می آئیم یعنی چه مگر نه در کتابهای ما مرقوم و از
 علمای متقدمین ما منقول است که در عصر فلان سلطان و در عهد
 بهمان دستان با ابله نت و جماعت بحث و جدال بوقوع آمده
 و علمای مادر هر وقت گوی سبقت از میدان مباحثه در رفته اند
 حتی کنیزی از مادر مجلس را رون اُرشید جمیع علمای ایشان را
 مبهوت و لا جواب ساخته و حالا فلا فی ما را در بوبه عجز و حیرانی گذاشته
 و ناموس را بر باد داده چه سبب است و این تنگ بکجا بریم
 تا چارگشته رجوع نمودند به سؤال کردن از علما و مطالعه و تفسیر
 خویش تا آنکه روزی از روزها بوقت عصر دیرانه رساله بدست

بنده دادند که مطالعه بکن و جواب از آنچه در وی مسطور است بده بنده
 رساله مذکوره را گرفته بنظر در آوردم لیکن چون وقت تنگ بود
 فرصت مطالعه تمام رساله نکردم یک دو ورق آنرا تحقیق دیدم
 و دریافت مطالب و مقاصد او را سر اسر نمودم مضمونش اثبات
 ارتداد و تکفیر حضرت عمر رضی الله عنه بود باین دلیل که جناب رسول
 صلی الله علیه و سلم در مرض موت خود فرمودند که اِشْهُوْجِي بِفِرْعَوْنَ
 اَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا كُنْ تَصْلُوْا بَعْدِي اَبَدًا فَقَالَ عُمَرُ اَنْ هَذَا اَوَّلُ
 قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجْجُ وَفَجَّرَ مَحْسَبُنَا بِلِكْتَابِ اللهِ يَعْنِي بِيَسْمِ
 مرا کاغذی که بنویسم برای شما کتابی که گمراه نشوید بعد من هرگز
 پس گفت عمر بد رستی که این مرد خلیفه کرده است بر او درد و هذیان
 میگوید کفایت میکند ما را کتاب خدا پس چون عمر مانع آمد از این
 کاغذ و کتابت کتاب و نسبت کرد هذیان را بر رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم و رد قول او نمود و سرزد و کافر شد زیرا که جمیع اقوال پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم وَحْيٍ مُّنْزَلٍ مِنَ اللهِ مِیْبَاشِدْ لِبِلَآلِیْهِ
 وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُّوْحٰی وَرَدُّوْهُ کَفَرٌ

بدلیل آیه وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ
 و صاحب رساله مذکوره هدیان سرائی و ژاژ خانی و بنی ادبی
 و نسبت کفر و ارتداد با اصحاب خاتم النبیین و علمای دین مجتهدی
 بود که نقل آن عبارات را هم کفر دانسته در این اوراق درج نموده
 کمترین بنیانات او این بود که از عباراتش مفهوم گم دید که من پس
 مرتدی بودم یعنی پدرم شنی بود چون بیکت انفاس ائمه هدی
 هدایت یافتیم و در دین اسلام درآمد یعنی شیعه شدم پدرم را
 از جرم مایم نمود و در پی این بود که مرا باز مرتد گرداند لا علاج شده
 حدیث مذکور را از کتب معتبره سننیان یعنی صحیح بخاری و مسلم
 آوردم و به پدرم دادم که جواب این از علمای خود طلب نماید
 اگر از جواب عاجز نشدند و مرا تعجب گردانیدند من مرتد خواهم شد
 پدر حدیث مذکور را گرفته جو یای جواب از علمای بلدش هر چند جواب
 نداد و ترطیبه دیرتر یافت تا آنکه پدرم از راه عناد با علمای بلدش
 مشورت پیو و ندری شان را بخوار رسید که بطن همافی چید
 هم ابدان بهر حاضر از ند پس بهر نحو که باشد چه بطریق بحث و

چه برادر مراد زین برگردانند آخر الامر باین بهانه مرا حاضر ساختند
 و از هر طرف مجلس آواز بخت و جدال و صدای قیل و قال فغا
 بینهم بلند ساختند غرض شان این بود که مراد بخت در آرند ناچار
 چون دیدم دست بردار نمی شوند جواب حدیثی که از صحیحین در آورده
 بودم و باواثبات ارتداد عمر نموده بودم از ایشان در خواستم
 ایشان هم تا حد سعی بجواب کوشیدند و دست و پائی که توانستند
 زدند و زد و دروغی که بهم بسته بودند بمعرض بیان در آوردند
 تا آنکه هکلی از جواب عاجز آمدند و دیدند که ارتداد عمر ثابت است
 مبهوت گشته و خجالت زده و شکر شده هر یکی از طرفی رو به پشت
 نهادند اینست آنچه مفهوم از عبارات رساله مذکور میشود که خواطر
 نشین و متعهد علیهم السلام است و بر عمر خود در آورده اند که اهل سنت
 و جماعت از جواب آن عاجز اند و دلیرانه در آن وقت بدست بند
 دادند که بر باین چه نوشته است و جوابش بدو شد الحمد که در آنوقت
 حجاب صافی شافی شنیدند و هرزه سرانی و غلطی نقل عبارت حدیث
 از صحیحین از صاحب رساله بایشان نمائیدم بر چند تن حال مطالعه

صحیحین بنده را دست نداده بود لیکن از انجا بیکی حسن اعتقاد
 با اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم داشتم که هرگز اینچنین بی دلیل
 به نسبت رسول صلی الله علیه وسلم از ایشان سر نزده الحاح
 نمودم که این عبارت حدیث صحیحین نیست انکار و لجوجت و زید
 که پس عبارت حدیث صحیحین و جواب ایشان فی از این دلایل که در
 این رساله مرقوم است بدیهه که بر ماحق و باطل معلوم گردد و بنده
 خیال نمودم که هر چند جواب جا بهلان خاموشی است لیکن اگر
 جواب ندادم بر عجم خود در می آرند که جواب ندارد و عاجز است
 آن وقت بر زه سرانی صاحب رساله مذکوره نزد ایشان
 راست و مصدق خواهد شد حَسْبَنَ لِلَّهِ وَخَالَصَ لَوْ جَمِيعُ الْكَرِيمِ
 محض اثبات کذب و دروغ گوئی صاحب رساله و ردان اجابت
 نمودم و قبول کردم که جواب خجسته واد و دران وقت استفتا
 مسئله تحلیل از ایشان کردم اول طریق انکار پیچ و ند چون
 از کتب فقهیه ایشان ثابت کردم قبول کردند لیکن جزع و قهر
 بسیار نمودند که جواب ازین رساله بدیهه بعد سؤال خویش بکن

و جواب بنویسند هم محض رضای ایشان قبول کردم حالاً بعون الله
 تکثیر و شرح در جواب می شود جوابی مختصر خالی از اطناب و تطویل
 به عبارتی شافی غیر معلق و تدقیق تا فحشیدن آن بر عوام مهمل و آسان
 گردد و خواطر خواه مطلوب و رک نمایند زیرا که غرض از تالیف این رساله
 از ازاله شبهات و اردات از مخالفین و رد لهای عوام است چه اگر عوام
 بسبب نادانگی از مذهب خود و کثرت اختلاط با اهل تشیع از مذهب خویش
 میل نمایند و چون با ایشان مباحثه کنند و یا مطالع کتب ایشان است
 و هدیه اعراض و ایراد دلائل موهومه و مشکوکة شبهات و رد لهای
 ایشان و ارد گرد و در تردد می افتد و این باعث اضلال و
 اغوای ایشان گردد و چنانچه این بنده بعضی عوام دیر خویش را مشاهده
 نمود که بسبب اختلاط و ارتباط با فرق شیعه و مطالع توائف مخرفه
 از عقاید خویش میل لطرف عقاید باطله کرده اند خصوص در بحث امانه
 که بسبب عدم علم و جهالت با خواص اهل سنته بحثهای غایب پس لازم
 گویید که عباراتی غیر مغلقه جواب از رساله مذکوره مسطور گرد و تا عوام
 در حل عضلات امور اسیمه نشوند و محاسبه بپایه مقصود بر نند و از ان

شبهات واردات در دلهای خویش خاطر خواه نمایند و در مقابلۀ حق
به تمکین تام توانند در آیند چه عمده طعنهای نزد شیعه قصه قرطاس است که
با اثبات ارتداد اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم بنمایند و در مقابلۀ
اهل سنت زبان درازی و هرزه سرائی آغاز میکنند و چون نام
رساله مذکوره استبصار المستبصرین بود نام این رساله استظهار
المؤمنین بر دستبصار المستبصرین کرده شد تا مؤمنین را در ازائه
شبهات مخالفین از دلهای خود مظهر معین گردد و اقول و یا الله
التَّوْفِيقُ وَبَيِّدْ ۝ اَذِمَّةُ التَّحْقِيقِ نقل حدیث را به عبارتیکه صاحب
رساله کرده محض غلط و افتراء است زیرا که حدیث باین عبارت در
صحیحین مذکور نیست اینک صحیحین حاضر است به بینید تا کذب و افتراء
غلط فہمی صاحب رساله بر شما معلوم شود و کتب اہل سنت کتاب گلے
و تہذیب نیستند کہ در کج خانہ در صندوق مقفل از راه تقیہ گذارند
باشند و در وقت خلوت از اغیار ترسان و لرزان یکد و صفحہ از آن
مطالعہ نمایند بلکه در ہر شہر و ہر بلد و ہر دوکان ہزار ما بمصرف
فروش می رسد لیکن کجا شخص ذوالفہم و درازاعتفا کہ در

این میانم فرق حق و باطل نماید عبارت صحیح بخاری بیک روایت
 چنین است که قال ابن عباس یوم الخمیس وما یوم الخمیس شدت
 برسول الله وجمعه فقال ایؤنی اکتب لکم کتابا بالن تطلو
 بعده ابد اقتارعوا ولا یبغی عندی بی تنزع فقالوا ما سنا
 احرر مسقموا ه فذهبوا یردون عنه فقال دعونی
 فالذی انا فیہ خیر مما تدعونی الیه وَاوصاهم بثلاث
 قال اخرجوا المشرکین من جزیرة العرب واهینوا ووفد
 یحوم ما کنت احررهم وسکت عن الثالثة او قال فنیسبها
 وهر وایتدی دیگر چنین که قال ابن عباس لما حضر رسول الله و
 فی البیت رجال فقال لنبی حلموا اکتب لکم کتابا بالاتصلو بعده
 قال بعضهم ان رسول الله قد علیه الوجع وعندکم القرآن
 حسبنا کتاب الله فاختلف أهل البیت فاختصموا فمنهم من
 یقول قریبوا لکتب لکم کتابا بالاتصلو بعده ومنهم من یقول
 غیر ذلک فلما اکثر اللغو والاختلاف قال رسول الله فقوموا
 وعبادت صحیح مسلم مطابق صحیح بخاری است الا بیک روایت

ثابت می شود که عمر رضی الله عنه فرمود: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ حَالًا بِنَظَرِ انصاف باید نگریست که چه خطها از صاحب رساله واقع شده اولاً تحریف و تبدیل حدیث شریف کرده و زودی بکار برده بعضی را اظهار و بعضی را اخفا نموده أَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ ثانیاً در روایات صحیحین لفظ إِنَّ هَذَا الرَّجُلُ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ بکار مذکور در هر جا لفظ رسول نبی مسطور است هَذَا ابْنُهُمَا عَظِيمٌ وَافْتِنَا بِمُيِّنٍ آلَا لَعْنَتُهُ اللَّهُ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ثالثاً این از کجا یقین ثابت شد که گوینده لفظاً حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بود در اکثر روایات قالوا واقع است محتمل است که مجوزین آوردن قرطاس و دوات تقویت قول خود کرده باشند باین کلمه استفهام انکاری یعنی بجز و بزیان بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله خود مقرر است که جاری نمی شود پس آنچه فرموده است باین اتمام غناید و آنچه نوشتن آن ارشاد می شود بهر پرسید که چه منظور دارند و محتمل است که ما لغین نیز بطریق استفهام انکاری

گفته باشند که آخر پیغمبر هذیان نمی گوید و ظاهر این کلمه بفهم ما نمی آید
 پس باز به پرسید که آیا نوشتن کتاب حقیقه مراد است یا چیز دیگر
 ازین سبب ذکر هذیان بطریق استفهام انکاری یا استفهام
 تعجبی بر زبان بعضی از ایشان گذشت و اگر غرض ایشان اثبات
 هذیان بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم می شد این نمی گفتند که باز
 به پرسید بلکه می گفتند که بگذارید کلام هذیانرا اعتباری نیست
 و صاحب رساله پنهانی که به حضرت امیر المؤمنین عرضی الله عنه زود
 و حواله به صحیحین نمود و سه است از صحیح بخاری که اینقدر بهم ثابت می
 که عمر حاضر بود یا نه و از تجوین بود یا مانعین نعم از صحیح مسلم اینقدر
 ثابت شد که حضرت امیر المؤمنین عمر از مانعین بود لیکن در آن
 روایت ذکر لفظ یحیی و کلمه انّ هَذَا الْجُلُ کجاست مثل مصنف
 در اینجا مثل کسی است که گفته است چه خوش گفته است سعدی در اینجا
 الا یا ایها السّاقی ادر کاس گونا و لیا چه بر سر صحیحین را ملاحظه نمود
 انشی و شیعه مکنیب مصنف در اینخصوص خواهد کرد و الله
 یشهد انّ المنافقین لکاذبون علاوه بر این که از صحیح بخاری

ثابت میشود که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم به سه چیز حاضرین را
وصیت فرمود و محفل است که قصد جناب رسول صلی الله علیه و سلم
بنوشتن کتاب بهین سه وصیت بوده باشد و از روایتی که امیر المؤمنین
عمر فرمود آن دسؤک الله قد غلب علیه الوجع و عندکم
القرآن صریح متفاد شد که قبل از تکلم حضرت عمر حاضرین تشریف
کردند و آنچه گفته بود گفتند و باز از جناب پیغمبر پرسیدند و
آنجناب بعد از مراجعت سکوت فرمود و از طلب ادوات کتابت
پس اگر امر خبری یا موافق و حی سب و سکوت آنحضرت از امضا
آن منافق عصمت میو و نیز با جماع فریقین حضرت امیر المؤمنین
علی در آنوقت حاضر بودند اگر در گروه مانعین بودند در همه
شریک امیر المؤمنین عمر شدند و اگر در گروه مجوزین بودند هم لابد
بعضی مطاعن برایشان عاید گشت مثل رفع صوت و حضور
پیغمبر خصوص در اینوقت نازک و مثل نسبت بدیان به پیغمبر
تقدیری که لفظ آجراً مستقیماً و اگر در مجوزین گفته باشند مثل
الحق تلقی است که بسبب آن آمدن حضرت عمر از احضار ادوات و

قراطس مقنع شدند در آن وقت و نه بعد از آن که فرصت در آن
 بود آورده آن کتاب را نویسانید ندزیرا که با جماع فریقین حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد ازین واقعه تا پنج روز دیگر
 حیات داشتند چه این واقعه روز پنجشنبه بود قوه آمد و جناب رسول
 یوم دوشنبه ازین دنیائی بی بقا انتقال فرمودند اکنون کدام
 عاقل تجویز میکند که بجزرد تو هم آنکه مباد امیر المؤمنین عمر بشنود و
 از بیرون در تهدید نماید با وصف آمد و رفت جمیع اهلیت درین
 مدت و عدم حضور حضرت عمر نه جناب رسول الله بزرگان مبارک
 آورد و نه امیر المؤمنین علی کاغذ و دوات حاضر سازد که حق تلفی
 امت نشود و این کتاب نوشته کرد و بَسْمَکَ هَذَا بَعَثْنَا
 عَظِيمَ عَقْلٍ سَلِيمٍ که هرگز جناب رسول الله و حضرت علی را به این
 توهمات متهم نمی سازد بلی چون غلبه و بیم در مذاهب و دلائل
 شیعه بیار راه یافته دور نیست اگر جناب رسول و حضرت علی را
 بمصداق این امور شیعه که منافی عصمت آنهاست دانند و لهذا
 سَلَفُ کُفَّةٍ اَنْدَکُمُ الشَّيْعَةُ شَوَارِکُ هَذِهِ الْاُمَّةِ و نیز گویم که

این امر جناب رسول صلی الله علیه و سلم بنابر وجوب و فرضیت
 بود یا بنا بر صلاح و ارشاد بر تقدیر اول جمیع حاضرین گناهکار
 و مخالف فرمان شرع شدند و سکوت ایشان و حاضران غایت
 کاغذ و دوات دلیل بر رد قول پیغمبر شد پس باید که شیعه جمیع
 حاضرین را کافر و مرتد گویند زیرا که خطاب بحجج حاضرین بود نه فقط
 بعمر حیانچه اتیونی بصیغه جمع دلالت بر این میکند و بر تقدیر ثانی
 نه امیر المؤمنین عمر و نه پیغمبر محمد ام مطعون نشدند چه امر پیغمبر که بر
 صلاح و ارشاد باشد مخالف آن باجماع فریقین جایزست چه حکم
 مجتهدان شیعه در کتب خود روایت نموده اند اصول آنها باید
 دید که جمیع اقوال حضرت پیغمبر و صحابه نمیدانند و جمیع افعال
 آنجناب واجب الاتباع نمی انکارند و نیز در مقدمتین یکی اینکه
 حضرت عمر رد قول پیغمبر نمود و دیگر اینکه جمیع اقوال آنجناب صلی الله
 علیه و سلم و صحابه حلال بین است و هر دو مقدمه باطل است
 اما اول پس از آن جهت که حضرت عمر رد قول جناب رسول الله
 انتمو دیکمتر فیهم و آرام و راحت دادن حضرت پیغمبر صلی الله علیه

و سلم و رنج کشیدن آنجناب را در حالت شدت بیماری منظور
 داشت این معامله را بالعکس و حکم حضرت پیغمبر فیهیدن بحال تعصبت
 هر کس بیمار غریز خود را از محنت کشیدن و رنج بردن حمایت میکند
 و اگر احیاناً آن بیمار در حالت شدت درد و مرض بنا برصلحت
 حاضرین و فایده آنها میخواهد که خود مشتق نماید آنرا بتعلل و دلت
 مانع می آیند و استغنا از آن مشقت و عدم احتیاج بآن و
 ضرور نبودن آن بیان میکنند و این معامله نسبت به بزرگان و
 عزیزان زیاد تر مروج و معمول است پس چون امیر المؤمنین
 علیه السلام دید که آنحضرت برای فایده اصحاب و امت میخواهند که در وقت
 تنگ که شدت مرض باین مرتبه است خود را با کتاب فیه مایند و
 بدست خود نویسند و این حرکت قولی و فعلی در اینجا موجب
 اكمال جن و مشقت خواهد بود و چون از این معنی گواهی بخورد و آنحضرت
 خطاب و از راه کمال و ب بلکه مردم دیگر از ایند که میفرمود
 اَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينًا وَ اَنْتُمْ سَلَبْتُمْ نَفْسَكُمْ وَ رَضِيتُمْ لَكُمْ لِسَانًا
 دیناً ثابت کرد که اسلیم این جن و دین حاصل است بکوشش

آنحضرت برسد و آنجناب بدانند که این مشقت بر خود کشیدن در اینجا
 چندان ضرورت نیست و همین آیه اشاره کرد و جایکه فرموده حَسْبُنَا
 كِتَابُ اللَّهِ پس اگر آنحضرت در این حالت چیزی جدید که سابق در کتاب
 و شریعت نیامده بنویسند موجب تکذیب این آیه خواهد بود و
 آن محال است پس مقصد آنحضرت در این وقت نیست مگر تائید حکامی
 که سابق قرار یافته و تاکید آنحضرت مارا پیشتر و چپ پانته از تاکید
 حق تعالی در وی مثل خود نخواهد بود پس در این وقت چه ضرورت
 که آنحضرت این مشقت زاید که چندان در کار نیست بر ذات پاک خود
 گوارا نماید بجهت کم و در راحت و آرام بگذرانند و این لفظ که اِنَّ رَسُولَ
 اللَّهِ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجْعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ صریح بر این
 مقصد گواهی است و در مقدمه و پیش برای آنکه اگر جمیع اقوال
 آنحضرت و حق مثل من شد میشد و قد آن مجید چه ابر بعض اقوال
 آنحضرت مدح می نمودند سال آنکه در جاء عتاب شدید نازل شد
 عَنْهُ الْمَلَكُ عَنَّتْ لَهُ ذُنُوبُكُمْ وَقَوْلُهُ تَعَالَى وَلَا تَكُنْ لِلْخَافِينَ
 حَصِينًا وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ اِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا رَحِيمًا وَلَا تَجَادِلْ

عَنْ الَّذِينَ يَخْتَلُونَ أَنفُسَهُمْ إِلَىٰ أَخْوَالِهِمْ وَرَأْسِ وَادِن
 بگرفتند فدیہ از بندیان بدر اینقدر تشدد چرا واقع میشد که
 لَوْلَا كِتَابُكَ مِنْ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا آخَذْتُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
 و آیه و مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ الْخِطَابُ خاص بقرآن است نه عام در
 جمیع اقوال آنجناب صلی الله علیه و سلم بدلیل علمه شَدِيدٌ
 الْقَوَى پس نمیتواند فاسد و باطله را که نه مطابق واقع است
 و نه مذهب خود برای تکمیل و ترویج طعن خود آوردن و رد حکم حق
 پیغمبر در این ماجرانت بعید کردن کمال غلط فہمی و نادانی یا کمال
 تفاق و بے دینی است و از لفظ فَالَّذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِّمَّا تَدْعُونَ
 یعنی کہ حضرت رسول فرمودند صریحاً ثابت شد کہ قصد حضرت رسول
 بنوشتن کتاب نہ امری جدید و نہ امر دینے بود و الا نہبت رسول
 یعنی هیچ چیز بهتر و پیشتر از تبلیغ احکام الهی نیست اگر چه آنجناب آن
 وقت مشغول الباطن بمشاهد حق تعالی و قرب و مناجات او
 جلّ شانہ بودند چه نسکوت آنحضرت و نہ سائیدن امر باری تعالی عزّ
 شانہ با وصف یافتن فرصت چه بقیہ روزہ احوال آنحضرت بخیریت

گذشته است اسلامت عرض کتابت آن کتاب نشود لازم می آید تا اهل
 اورت بسلخ که منافی عصمت آنجا است احاشاء من ذالک قوله
 تعالیٰ يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ
 إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ
 اینجه ترسیدن از عمر و در آن وقت که موت غالب بر حیات شده بود
 چه قدر بوجده آگاهی که بعصمت و محافظت وارد دست نامطمئن بود
 است معاذ الله من ذالک کار پا کانه از قیاس از خود گیر
 اگر چه باشد نوشتن شیر شیر و اگر شیعه انیقم را رد قول پیغمبر
 بگویند تیش بر پای خود خواهند زد و دایره قیل و قال را بر خود تنگ
 خواهند ساخت زیرا که رواة ایشان انیقم مخالفت از حضرات
 ائمّه و ضوآن الله علیهم اجمعین بسیار روایت کرده اند چون
 : عَلَتْ غَاثِي الرَّمْلِيفِ اِيْن رَسَالَهُ اثْبَاتِ كَذِبِ وَ شَيْطَنْتِ
 مِهْرَه - فِی عَجَبِ رَسَالَهُ نَذَوْرِ دَسْتِ وَ اَنْ كَا هُو بَوْضُو سِيَوْتِ
 وَ اَللّٰهُ يَشْهَدُ اَنَّ الْمَنَافِقِيْنَ لَكَذِبُوْنَ اَمِيرِ اَدَاكِرِ رَوَايَاتِ
 يَنْ اَنْ ضَمُودِ وَ بَكْمِ حَدِيثِ كَلِمُو النَّاسِ عَلٰى قَدْ حَقَّقُوْلَهُمْ

عمل کرده بدو روایت اکتفا خواهیم ساخت زیرا که عقول جزئیة اهل
 تشیع لیاقت جواب بیش ازین ندارد و اولاد همین بخاری که
 اصح الکتاب اهل سنت است بطریق متعدد مروی است که آنحضرت
 شب هنگام بخانه امیر و زهرا تشریف برد و ایشان را از خوابگاه
 برداشت و برای ادای نماز تهجد تکبیر بسیار فرمود و گفت که
 قَوْمًا فَصَلُّوا حضرت امیر گفت وَاللَّهِ لَا نُصَلِّيَ إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا
 یعنی قسم بخدا که ما هرگز نماز نخواهیم خواند الا آنچه مقدر کرده است
 خدای تعالی برای ما وَ إِنَّمَا أَنْفُسُنَا بِكَ يَا اللَّهُ یعنی دل‌های
 ما در دست خداست اگر تو فایز نماز تهجد میداد میخواندیم پس آنحضرت
 از خانه ایشان برگشت و رانهای مبارک خود را میکشید و
 میفرمود وَ كَانَ لِإِنْسَانٍ أَكْثَرُ شَيْءٍ جَدًّا لَإِنْ قَصَّه
 مجادلت با رسول الله در مقدمه شرع و تمکین به شبهه جبریه
 که اصلاً در شرع مسموع نیست از حضرت میر و واقع شد لیکن
 چون قیرنه گواه صدق و راستی و قصد نیک بود آنحضرت مدت
 نفرمود و ثانیاً آنکه محمد بن بابویه در امانی و دیلمی در ارث و الطوب

که هر دو مجتهدان شیعه اند روایت کرده اند که آن رسول الله
 اعطی فاطمة سبعة و داهم وقال اعطینها علیاً و مریه
 ان یتنیه ی اهل بیتہ طعماً ما فقد علیهم الجوع فاعطینها
 علیاً و قالت لرسول الله امرک ان یتباع لنا طعماً فاخذها
 حلی و خرج من بیتہ لیتباع طعماً لاهل بیتہ فسمع رجلاً
 یقول من یقرض الملی الوفی فاعطاک الداهم یعنی
 رسول خدا داد فاطمه را هفت درهم و فرمود بده اینها به علی
 و امر کن او را که بجزد برای اهل خانه خود غله پس بدستی که غله
 شده است برایشان گرسنگی پس داد فاطمه آنرا بعلی و گفت
 بر آئینه رسول خدا حکم کرد تو را که خرید کنی برای ما غله پس گفتم
 انبار اعلی و برآمدن خانه خود تا بجزد غله برای اهل خانه خود پس
 مردی را که میگوید کیست که قرض دهد پرمایه راست و عده را پس
 داد آن شخص علی در مباحال در این قصه هم مخالفت رسول
 نداشت و هم تصرف در مال غیر اذن او و هم اتلاف حقوق
 عیال و قطع رحم اکتب پس روز و چهارشنبه و پنج دادن رسول

بشا به گرسنگی اولاد و فرزندان خود لیکن چون اینهمه **لِلّٰهِ**
وَفِي اللّٰهِ وَآيَاتِهِ الطَّاعَةُ الله بود مقبول افتاد و محل مرح
 و منقبت گردید چه جای آنکه جای عتاب و شکایت باشد و بقرین
 معلوم حضرت امیر بود که اصحاب حقوق یعنی حضرت زهرا و حسنین
 باین ایثار رضا خوانند شد و جناب پیغمبر هم تجویز خواهند فرمود
 پس نزد اهل سنت انیقم امور را مخالفت نمیدانند و حضرت
 امیر ابراهیم مخالفت طعن نمی نمایند حضرت عمر را چرا طعن خواهند
 کرد و انیقم عرض مصالح و مشاورات همیشه معمول پیغمبر با اصحاب
 و معمول صحابه با پیغمبر بود علی الخصوص حضرت عمر را در این باب خصوصیت
 و جرات زاید بهم رسیده بود که در قصه غار بر منافق و پرده نشین
 کردن ازواج مطهرات و قتل بندهایان غزوۀ بدر و مصیبت گرفتن
 مقام ابراهیم و امثال ذالک و حی الّٰهی موافق عرض او آمد
 بود و صوابید و در اکثر معصیت مقبول پیغمبر بلکه خدای پیغمبر
 اگر نزد شیعه انیقم امور را مخالفت نمیدانند پس حضرت علی
 هم در مطاعن شریعت حضرت عمر بید حسرت تاج مع رخصت نصیب

هر دو باشند چه خوش بود که بر آید بیک کرشمه دو کار فقط عمر طعن
 کردن و خود را متصف به صفت رخص سخت چشم از حق پوشیدن
 و طریق بغض و نفاق پوئیدن ست پس ظاهر گردید که علمای شیعه
 برای اضلال و اغوای عوام خویش چیرا از خیال خود میزنند
 و از کمال تعصب کلام اهل حق را تاویل و تحریف بل تبدیل نمود
 و شیوه کذابان و مفتیان پیشه خود ساخته در کتب خویش ذکر
 مینمایند که در فلان کتاب جهان کتاب اهل سنت و جماعت مینماید
 و چنان نوشته است تا بجز مطالعه در ذهن ناظرین متبادر گردد
 حقیقت مذہب شیعه و بطلان غیر شیعه و زبان طعن بر اهل سنت
 کشیند که دیده و دانسته خود را در چاه انداخته اند
 لیکن از آنجا نیکو دور و غور حافظی باشد و روی کذابان پیشه
 سیاه است و در هر وقتی خیال تراشیده خود را بلباس دیگر
 جلوه داد و معبود خود میبزنند به اندک تا مل نزدیک بکتب
 نه چنین نموده است و این کتب به ذمی بوش خواهد شد
 و این را در تحت حکم آیه اتعبدون ما یتختون داخل خواهد کرد

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَكَوَفَّ شَاءَ لَا رَيْبَ لَكُمْ فَلَعَرَفْتُمُوهُمْ بِسَيِّئَاتِهِمْ
 وَكَتَعَرَفْتُمُوهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ وَدِيكَرِ عَجَبِست از علمای
 ایشان که یکجا میگویند حضرت عمر در مرض موت جناب رسول الله
 صلی الله علیه وسلم از اینای دوات و کاغذ مانع آمد و بعد از آن
 تا مدتی که حضرت حیات داشتند از ترس آن نکه مبادا عمر بشنود و تهدید
 نماید بر زبان مبارک نیاوردند و اهل بیت و حضرت علی هم که ذالک
 از ترس او کاغذ و دوات در این مدت در از حاضر نداشتند بلکه حضرت
 علی و جناب حسین که سه امام برحق بودند جمیع عمر خود از امیر المومنین
 سر مغلوب ماندند و در تقیه و اخفای دین گذرانیدند و چه عذابها که
 از دست او نکشیدند مثل اوراق خانه و رسن در گردن مبارک امیر
 المومنین علی کردن و دروازه بی پهلوی حضرت زهر آردن و حمل
 او را سقط کردن و غیر ذالک مِنَ الْأُمُودِ الْمَذْكُورِ دین فحش کشتیم
 و از خوف او از تبلیغ احکام باز ماندند که منافی عصمت آن بزرگواران
 است و یکجا میگویند که بوقت ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه و احوال
 او در این عالم زنده خواهند کرد و انتقام از آنها خواهند گرفت و انتقام

نمی فهمند و ندانسته اند که جائیکه امام برحق مثل حضرت علی که الله
 الغالب است و جناب حسین در یک زمان موجود بودند نتوانستند که بر او
 غالب آیند بلکه بعد از رحلت عمر از این دار فناء در زمان خلافت خویش
 هم مجبور توهم اینکه مبادا عمر زنده شود و در اخفای دین و نصیبه بنحسب
 گذرانیدند از دست یک امام در آن وقت چه خواهد بود آخر همین عمر
 که اول بودند زنده می شود و یا عمر موهوم شما بهین عقل علما و عقلا می نیفهم
 تا کی است تا بعوام اینها چه رسد حقا و ثم حقا که این طایفه همه کما لا تخار
 بَلْ هُمْ أَصْلَبُ تَنَادُّرُ بَا وَ جُودِ عَدَمِ وَ جُودِ عَمْرٍ وَ تَابِعِینِ او و کثرت
 شیعیان از غنای ایران در هر مکان از هند و ایران و خراسان
 بنور حضرت امام مهدی مجبور توهم آنکه مبادا از ظهور من عمر زنده
 شود و مثل آبای خود مغلوب و مظلوم گردد مگر زهره ظهور ندارد آن
 روز که ام حافل تجویز میکند که و نیت امیر المومنین عمر و تابعین او
 زنده شوند امام مهدی غالب آید و از آنها انتقام بگیرد بار خدا یا
 در آن وقت با امام باش و مویید و حامی کار او شو که جز با تو
 بگر حضرت عمر با عیان و تابعین او زنده شدند از دست امامی که چند نفر

از شیعیان هند و ایران همراه او باشند هیچ بر نمی آید و دور
 دور عمر خواهد شد علی الخصوص که در هر عصر و هر زمان دشمنان
 حضرت عمر قلیل و دوستان او کثیر اند جائیکه در علم الهی و تقدیر او
 چنین رفته بود که یازده امام تمام عمر از ظلم ظالمان با خفای دین و تقصیر
 گذرانند و مغلوب گردند و خدا محمد و معین ایشان نشود چه دور است
 که یک امام دیگر هم تقدیر چنین رفته باشد که در آن وقت مغلوب
 گردد و باز حضرت عمر بر تخت خلافت قرار گیرد و ترویج دین نبوی
 کما فعل یفعل و در اعدام و اهدام مذاهب باطله فاسده کائنات
 و اَلرَّوَاغِیْضِ وَ غَیْرِ هِمَّا کُوشِدُ فارق حق و باطل گردد و مراد شیعه
 بدست نیاید آعَاذَ نَا لَلّٰهُ مِنْ هٰذَا لَا عِتْقَادَ لِّلْبَاطِلِ لَکَادُ
 بِحَقِّ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ وَ وَلِیِّکَ عَلِیِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ عَجَب تر آنکه صنف
 عقاید الشیعه نوشته است که پیش از خلقت این عالم حق سبحانه و تعالی
 چندین هزار عالم ایجاد فرموده بصورت همین عالم و مخلوقات آن
 محوالم همین مخلوقات این عالم بوده اند حتی پیغمبر آخر الزمان و دوازده
 امام و حوادثی که در این عالم از خوب و بد از اول بدو دنیا تا آخر

وقوع یافته و می یابد در آن عوالم هم بوقوع آمده است بل همین
 عالم است که مکرر اعدام فرموده و ایجاد ساخته : اکنون تماشا باری
 کرد که عقل علمای این طایفه تا کجاست چه جایگاه پیغمبر آخر الزمان و امامان
 که درین عالم بودند اگر در آن عوالم بوده اند پس یقین که اصحاب
 این پیغمبر آخر الزمان کجا کفو هم در آن عوالم بوده اند و بعد از او
 خلفای راشدین بر سر خلافت نشسته اند و امامان را مغلوب
 ساخته اند و ظلم و عذاب مهاکمن به اهل بیت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم کرده اند و یقین که در این خلق چندین هزار
 عالم رجعت هم شده و عجز و تابعین او را برای انتقام زنده کرده
 اند و این دامن اینهمه رجعت که شد امام غالب آمده است یا با مغلوب
 که در این رجعت شیعه را علم یقینی از غلبه امام حاصل شود و جائز
 است که کتب شیعه دیده نشده و راویان ایشان هم روایت نکرده
 و این **وَمِنْ ذَٰلِكَ لَمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بَيِّنَاتٍ**
 بود بزرگوار که چون خالق عالمیان پیش از ایجاد این عالم چندین هزار
 عالم میزد فرموده در هر عالم حضرت عمر بر امامان که معصوم و منصوص من

جانب الله اند غالب ساخت چه محالی لازم آید اگر پس ازین عالم
 هم چندین هزار عالم خلق نماید بصورت همین عالم چنان که اول بود
 و در هر عالم هم چنین حضرت عمر بر امان غالب سازد و الله الله چه
 ظلم است خدا عز و مجدّه ظالم است حاشا ان الله کیسی بظلام للعبد
 خصوصاً با خاصان و مقربان یا امان عاصی و غیر محتشل با و اما
 الله بودند که چنین گرفتار شدند تَعَالَى جُنَابُهُمْ مِنْ ذَالِكِ
 هُمْ مَعْصُومُونَ مِنَ الذُّلِّ وَبِ كُلِّهَا كَيْفَرَةٌ كَانَتْ اَوْ صَغِيرَةٌ
 اگر نبرد شیعه تقیه برخدا واجب باشد شاید که او سبحانه از روی تقیه
 و خوف از عمر خاصان و مقربان خود را مغلوب و مظلوم سازد که
 مستلزم عجز خدا و کفر صرف است علی الخصوص که بر تقدیر این احتمالات
 عدم قیام قیامت هم لازم می آید حال آنکه بنص کتاب و سنت
 قیام ساعت ثابت است اَمَّا ذُنَا اللّٰهُ مِنْ سُوءِ الْاِعتِقَادِ
 اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی لَیْسَ بِیْ قَدْرِ قُوَّةِ اللّٰهِ یُحْیِیْکُمْ ثُمَّ مِیْتِیْکُمْ ثُمَّ
 یُجْمَعُکُمْ اِلٰی یَوْمِ الْقِیَامَةِ لَا رِیْبَ فِیْهِ وَلَا کُنْ اَکْثَرُ النَّاسِ
 لَا یَعْلَمُوْنَ کُنْ اَرْمَنُفَعِی وَطَب حَتْمِی مَسْتَحَقِّ وَبِ ظَلَمِ

و راست و دروغ از هم فرق میکند و می داند مرتد کیست و کافر کدام
 میکند چه فایده که این فرق خاص و عام همه در تحت حکم آیه :
 ضَمُّكُمْ مَعِيَ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ داخل اند قال الله تبارك
 وَتَعَالَى مَنْ يَضِلُّ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ علاوه از این از
 بس و لائل موهوم و مشکو که خویش در ذهن ایشان مقرر و رسوخ
 گشته هرگاه حقیقت صحابه و عدم مطلوبیت ائمه به آیت قرآنی است
 رسول نیز دانی ثابت کرده می شود و از تحریف و تاویل آن عاجز
 می مانند انکار صرف می نمایند و میگویند این افسانه های شنیین
 است حال آنکه حق سبحانه و تعالی در حق کافران فرموده است که
 اِذَا نَسَلْتُمْ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سَاطِرٌ لَا يُكَلِّفُ
 پس معلوم گردید که این فرق برای ترویج مذهب فاسد خویشین پیغمبری
 و امامانی چند از و هم خود تراشیده و لا تمسک به اقوال و افعال
 منخوئه موهوم خویش می زنند و الا هر کس رجوع بکتاب الله
 است رسول الله و سایر تواریخ نماید باز نکند تا طالع حقیقت
 صحابه و عدم جری عظم برائمه و رضوان الله علیهم اجمعین :

معلوم میکند امر و اگر چه پرده عناد و تعصب چشم آنها را اعمی ساخته
 و دل ایشان را غم نموده کجا قال الله تعالی ختم الله علی
 قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و کفر عذاب
 عظیم و مذهب باطل خود حق می انگارند کجا قال عز وجل کل کذب
 بما لدینهم فرحون عن قریب ان شاء الله تعالی حق ظاهر و باهر
 میگردد سیعاهون غدا من الکذاب الا شر و یوم تقوم
 الساعة یومئذ یخسر و المبطون و سوف تری اذ انکشف
 العباد افرس تحت رجلك ام حمار در اینجا ایاتی چند
 از مولانا جامی قدس شد مترجم که در سلسله الذنب
 مسطور است مناسب می افتد که ذکر کرده شود و آن این

شیعه پیش سنی فاضل	گفت کای در علوم دین کامل
باز گورمزی از علی و لی	که یقین توئی وئی علی
گفت کای در ولای من و ابی	از کد این علی سخن خواهی
زان علی کش توئی طهر معین	یا از ان کش منم بهی بهین
گفت من گر چه اندکی دانه	در دو عالم علی یکی دانه

شرح این نکته را تمام بگوی
 گفت آن کو بود گزیده تو
 بیکری آفریده بخیا
 پهلوانی بروت مالیده
 گریزی پرتو ربه باک
 بنده نفس خویش چون من و تو
 در خیمه زور خود کسند
 بخلافت دلش می مایل
 بعدو بگرخواست دیگر بار
 چون ازین ورطه خست بست عمر
 ورتک و پوی بهر این مطلوب
 با چنین و هم وطن زندانی
 این غلی در شمار دهم
 و آن غلی کش منم بجان بنده
 بر صف اهل زنج با دل من

آن کدامست و این کدام بگوی
 نیست جز نقش نو کشیده تو
 گذرانیده بر او احوال
 بهر کین دروغا سکا لیده
 کینه جوی و مفتن سفاک
 فارغ از دین کیش چون من و تو
 برده تادوش و در شکاف کند
 شد ابو بکر در میان حائل
 لیک آن بر عمر گرفت قرار
 شد خلافت نصیب یار و گمر
 همه غالب شدند او مغلوب
 اسد الله غالبش خوانی
 خود بنود دست و رنبا شد
 سبب نفس شوم را کند
 بهر اعدای دین کشیده مصفا

بوده از غایت فتوت خویش
 قدرت و فعل حق از او زده سر
 خود چه خیبر که خیبر گردون
 دید رافات خود خلافت را
 بهر چه بد و بد نیست بند از وی کرد
 چیست کرد آنکه از ظهور وجود
 تا کسی بود از انحراف مضمون
 نبود با او موافق منفاد
 چون همه روی در تقاب شدند
 غیر از او کس از خاص و عام نبود
 تا جرم نصرت شریعت را
 بود سیر کمال منطفو سے
 بود ختم رسل نبی و ز پی
 جمیع از عیش ابا کردند
 سر کشیدن ز امرا بل حمال

خالی از حول خویش و قوت خویش
 کنده پی خویش تن در خیبر
 پیش آن دست و پنجه بود بون
 بی ضرورت نخواست آفت را
 هست چشم مرد آفت مرد
 زو مگر شود صفای شهود
 کابد آن کار از عهد بهرون
 در جنگ و مخالفت نکند
 و زه سان تحو آفتاب شدند
 که تواند به آن قیام نمود
 مشکفل شد آن و دیعت را
 گشت ختم خدای نبو سے
 شد علی خاتم خلافت و سے
 و ندر آن کشته خضا کردند
 بست ماشی زمره تخلص بال

در جهان شاه و رهبری چو علی	گلر کیسه کشد ز بهی دغلی
این غلی در کمال خلق و سیر	عین بو بگر بود و حین عین شمر
کنن ایشان مکن که لعنت اوست	زشت باشد ز دوست لعنت
نیست در هیچ معنی و رجته	راقضی را به او مشا بهتی
او بموهموم خویش دارد و	زانکه موهموم اوست در خور او
عنه به خود تراشیده	خاطر از مبر او خراشیده
سر زس مکان به این دغلی	چون کند من و آفرین غلی
آید از مع او علی را غار	و آفرینش بود غلی را یار

پس بر تقدیر مطلق و مغلوب دان آمد بدی و عدم حصول
 ترویج و تدوین دین مصطفوی بدست آنها بر علم شیعه نمی دانم
 فایده از وجوب وجود امام در هر عصر و هر زمان با وجود وجهی نیست
 بر خالق نسو جان و لو تحقیقا چیست چه بر گاه اموری که متعلق
 به نصب و وجود امام باشد از دست او بر نیاید عدم و وجود او مساوی
 شدیش است شد که مراد زائمه نزد این فرقانم و موهمه اینها است
 کاینک من کرم خجی قدس قدر شرف الشامی و بر زه سرانی

وثر از خانی صاحب رساله که جمیع علمای اهل سنت از جوابین
 عاجز و مبہوت شدند اینجابر شیعیان معلوم می شود اگر این بنده
 که از قلت بضاعت علم و فہم قصیر خاک پای علمای فرق خود نمی توانم
 شد از جواب عاجز ساختند اقوال کا ذہب صاحب رساله راست
 خواهد شد می بینم شیعیان در در آمدن میدان مناظرہ چگونه اند
 بر صدق و ابیات صاحب رساله **هَاتُوْبُرْهَا نَکْمَ اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِیْنَ**
قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَاَنْ کُنْتُمْ فِیْ نَیْبٍ مِّمَّا تَوَدُّ اَنْ تَاْعٰلٰی عِبْدِ نَا فَا
مِسْوَرَةٌ مِّنْ مِّثْلِهِ وَاذْعُوْا مُثَمِّدًا اَن کُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ
اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِیْنَ حال چون بعون اللہ و فضلہ جواب میانی شد
 در رساله مذکورہ داده شد لازم است کہ ضمناً اثبات امامت خلفاء
 اربعہ از آیات قرآنی کردہ شود زیرا کہ مخفی غتہ در این امر عظیم شدہ
 الوقوع است و منکرین امامتہ این بزرگواران از عدیہ و ناصیہ
 شیعہ امامیہ اثبات شدہ یکہ در این مغلوک کردہ بغض و عناد
 اصحاب رسول رشتہ بخدا فرط رسانیدہ یعنی و سب جو ہر
 بل واجب بل افضل من ذکوا للہ دانند ہم چنین حال فرود

[illegible]

تا در اثبات امامت ائمه اربعه هیچ شک نماند و یقین حقیقه امامت ایشان
 ثابت شود قال الشيخ الصدوق ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه
 الذی هو من اعظم علماء الشيعة الاثنا عشرية في سلك
 الاعتقاد بیه اعتقاد نافی لقرا ان القرآن الذی
 انزل الله تعالى علی نبیه هو ما بین الدفتین وهو ما
 فی ایدی الناس لیس بالترغی الیک و مبلغ سورة عند
 الناس مائة و اربعة عشر سورة و عندنا و انصا و الم
 تسبح سورة واحدة و لا یلاب و الم تر کیف سورة واحدة
 و من نسب الیها انا نقول انه اکثر من ذلک فهو کاذب
 یعنی گفت شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه آنکه و از
 بزرگترین علمای شیعه اثنا عشریه است در رساله اعتقادی خود که
 ما در قرآن این است که قرآنیکه نازل گردید متعالی بر تنی خود
 بعین قرآن ما بین الدفتین است و بعین است که در دست مدونا
 است و نبوده است پیش ازین زیاده زین و صد سورة او
 نزد مردمان صد و چهارده سورة است و نزد ما یعنی امام شیخ

یک سوره است ولایف و الم ترکیف یک سوره است و کسی
 که نسبت کرده است بطرف ما اینکه ما میگوئیم قرآن زیاده ازین بود
 پس او دروغ گوئی و کاذب است و فی تفسیر الجمع البیان الذی
 هو تفسیر معتبر عند الشيعة ذکر السید الاجل المرحوم
 علم الهدی ذو الجلال ابو القاسم علی بن حسین الموسوی
 ان القرآن کان علی عهد رسول الله صلی الله علیه و
 سلم مجزئاً مؤلفاً علی ما هو الا ان و استدل علی ان
 بان القرآن کان یدرس و یحفظ جمیعہ فی ذلک الزمان
 حتی عین علی جماعه من الصحابه فی حفظهم و الله کان
 یعوض علی النبی صلی الله علیه و سلم و یولی علیه و ان
 جماعه من الصحابه کعبه الله بن مسعود و ابی بن کعب
 و غیرهم اتموا القرآن علی النبی صلی الله علیه و سلم
 بعدة خمس و کل ذلک بادنی تأمل یدل علی انه
 لکان مجزئاً من ثبایر منثور و لا یستوی و ذکر ان
 ان ذلک من الامام و هو یبطل بحدیث بخلافه فان

الْخِلَافَ مُضَافٌ إِلَى الْقَوْمِ مِنَ أَصْحَابِ عِدَّةٍ تَقْلُوبًا جَدًّا
 ضَعِيفَةً ظَنُّوا صِحَّتَهَا لَا يُرْجَعُ بِمِثْلِهَا عَنِ الْمَعْلُومِ الْمَقْطُوعِ
 عَلَى صِحَّتِهِ اِنْتَهَى عِنِّي وَتَفْسِيرُ جَمْعِ الْبَيَانِ أَنَّكَ تَقْسِيمُ سِتِّ مَعْتَبَرِ زَدِ
 شَيْعَةٍ ذَكَرْنَاهُ سِتِّ سَيِّدِ بزرگ مرتضی آنکه علم هدایت و صاحب هدایت
 ابوالقاسم محمد بن علی بن حسین موسوی اینک قرآن بود در عهد رسول
 الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ جَمْعُ مَوْحٍ و مؤلف بر نحوی که الان موجود
 و استدلّال نمود به اینک قرآن در آن زمان درس داده
 می شد و حفظ کرده می شد تمام آن تا اینک معین شدند جماعتی
 از صحابه در حفظ داشتن قرآن و به اینک قرآن عرض کرده می شد
 بر رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ و خوانده می شد بر او و به اینک
 جماعتی از صحابه مثل عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و غیرها ختم
 کردند قرآن را بر نبی علیه السلام چند ختمات و بر یک از این دلائل
 که ذکر شد باندک تأمل دیار میکند بر اینک قرآن جموع و متب
 غیر متب و غیر پراکنده بود در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و ذکر نمود که کسی که مخالف این امر است از امامیه و تشویه خلاف

ایشان را احتسابی نیست زیرا که خلاف منسوب است بطرف قوی
 از اصحاب حدیث که نقل کرده اند اخبار ضعیفه و گمان کرده اند
 آن را ورتوح کرده نمی شود و مثل این چیزها از معالومی که مجرم و
 یقین ثابت شده است تحت اورا و قَالَ السَّيِّدُ الْمُرْتَضَىٰ لِيضًا
 إِنَّ الْعِلْمَ بِتَحْقِيقِ الْقُرْآنِ كَالْعِلْمِ بِالْبَنَانِ وَكَحُكْمِ الْكَلْبِ
 وَأَوْقَاعِ الْعِطَامِ الْمَشْهُورَةِ وَأَشْعَارِ الْعَرَبِ الْمُسَوَّرَةِ
 فَإِنَّ الْعِنَايَةَ اسْتَدَتْ وَالِدَايَ تَوَقَّرَتْ عَلَى نَقْلِهِ وَ
 بَلَغَتْ رَأْيَ حَدِّهِ أَمَّ تَبْلُغَ إِلَيْهِ فِيمَا ذَكَرْنَا لِأَنَّ الْقُرْآنَ مُعْجَزَةٌ
 النَّبَوِيَّةُ وَمِمَّا خُذَ الْعُلُومُ الشَّرْعِيَّةُ وَالْأَحْكَامُ الدِّينِيَّةُ وَ
 عُلَمَاءُ الْمُسْلِمِينَ قَدْ بَلَّغُوا فِي حِفْظِهِ وَعِنَايَتِهِ الْعَالِيَةَ حَتَّى
 تَرَفُّوا كُلُّ شَيْءٍ فِيهِ مِنْ أَحْوَابِهِ وَقِرَائَتِهِ وَحُرُوفِهِ وَأَبْلَغَتْ
 فَيَكْفِي لِحُجُوزِ أَنْ يَكُونَ مُغَيَّرًا أَوْ مُنْقُوصًا مَعَ الْعِنَايَةِ الصَّادِقَةِ
 وَالتَّحْقِيقِ الشَّدِيدِ نَتِجَتِي جَنِّي كَفْتُ سَيِّدَ مُرْتَضَى بِمَنْ بَنَى تَحْقِيقَ
 عَمَلِ بَحْتِ نَسَبِ نَسَبِ شَهْرٍ وَحَوَادِثِهَا بِبِزْكَ وَتَقَرُّ
 عَظِيمِ كَمَثَلِهِ وَمَعْرِفِ نَدْوَى نَدْوَى عِلْمِ سِتِّ بَشَرِي عَرَبِ كِهْ

کتابها مسطورند پس بدستی که قصد بیار شده و خواستهها و فواید
 است بر نقل قرآن و رسیده است بخدی که نمی رسد به او چیزی مانعی که ذکر
 کردیم ما و ازیر که قرآن معجزه نبوت و ماخذ علوم شرعی و احکام دینی
 است و علمای این ممالک کرده اند در حفظ او و قصد فایده یافتن از
 او تا اینکه دانشمند هر چیز که در اوست از احزاب و قراءات و شواختن
 حروف و دانستن آیات پس چگونه جایز است که قرآن مغیره و منقوعی باشد
 با وصف قصد صادق و ضبط حکم و قال القاضی نور الله شوستری
 الَّذِي هُوَ مِنْ عُلَمَائِهِمُ الشُّهُودِينَ فِي كِتَابِهِ الْمُسْنَدِ بِصَائِبِ النَّوَائِبِ
 مَا نَسَبَ إِلَى الشَّعْخَةِ إِلَّا مَا مَبْنِيٌّ عَلَى قَوَاعِدِ الشَّعْخَةِ فِي الْقُرْآنِ كَيْسَ
 لَهَا قَالَ بِهِمْ هُوَ إِلَّا مَا مَبْنِيٌّ إِنَّمَا قَالَ بِدَلِيلِ مَنْ قَلِيلُهُ
 مِنْهُمْ لَا اخْتِلَافَ دِيْمَمٍ فِيهَا بَيِّنَاتٌ لَمْ أَنْتَبِ إِلَى كَيْفَ قَاضِي نَوَافِلِ
 شُوشْتَرِي آنکه از علمای مشهورین شیعه است در کتاب خود که مراد است
 النواصب است آنچه چه ثبت کرده و شده است بطرف امامیه و فروع تعلیم
 در قرآن و حدیث و فقه و علمیه و غیره و می باشد از این
 بعضی بزرگان بنامه علمای و علمای و علمای و علمای

یتَن وَقَالَ الْمَلَأُ صَادِقٌ فِي شَرْحِ الْكِتَابِ يَطْمَهُ الْقُرْآنَ بِهَذَا
 التَّرْتِيبِ عِنْدَ ظُهُورِ الْأَمَامِ الثَّانِي عَشَرَ وَيُسَمِّيهِ بِهَذَا اسْمِي
 كُفْتُ مَلَأُ صَادِقٌ فِي شَرْحِ كِتَابِهِ كَمَا هِيَ ظَاهِرَةٌ شَوْ قُرْآنَ بِهَذَا تَرْتِيبِ نَزْدِ
 ظُهُورِ أَمَامِ دَوَارِ دَهْمِ كَمَا هِيَ مَهْدِي بَاشَدُ وَشَهْرَتِ مِيدِ دِهْمِ قُرْآنِ
 اَنْتَبَى وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَرَّ الْعَامِلِي الَّذِي حَقَّقَ مِنْ كِبَارِ
 الْحَدِيثِ فِي فِرْقَةِ الْأَمَامِيَّةِ فِي رِسَالَةِ كِتَابِهَا فِي رَدِّ بَعْضِ
 مَعَاصِرِهِ إِنَّهُ هِيَ كَمَا تَتَّبِعُ أَخْبَارَ وَتَفْصُلُ تَوَارِيخَ وَأَثَارَ مَعْرُودَةٍ بِعِلْمِ
 اَيْقِنِي تَقِي دَانِدَ قُرْآنِ وَرَغَايَتِ وَاعْلَى دَرَجَةِ تَوَاتُرِ بُوْدَةٍ وَآلَافِ صَحَاحِ
 حِفْظِ وَنَقْلِ مَحِي كَرْدَنَ دَانِزَادِ وَدِرْ عَهْدِ رَسُولِ خُدَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَمْعُ
 وَمُؤَلَّفِ بُوْدِ اَنْتَبَى بِطَبَرِ شَرْكِ مَذْهَبِ مُحَقِّقِ نَزْدِ عِلْمَاءِ فِرْقَةِ الْأَمَامِيَّةِ
 اَشْمَعِ شَهْرِيهِ اَيْنِ سَهْتِ كَمَا قُرْآنِي كَمَا نَزَلَ كَرْدِ سَهْتِ خُدَا اَيْتَعَالَى بِرَبِّي
 خُوْدِ دِهْمِ قُرْآنِ مَابَيْنِ الدُّفْتَيْنِ وَدِرْ دَسْتِ مَرْدَمَانِ سَهْتِ وَزِيَادَةِ اَيْنِ
 بُنُوْدِ سَهْتِ وَدِرْ عَهْدِ رَسُولِ اَللَّهِ جَمْعُ وَمُؤَلَّفِ بُوْدِ سَهْتِ وَنَهْرَانِ
 اَرْصَحَاهِ اَوْ اَحْفَظَ وَنَقَلَ كَرْدِ وَهَانِ وَجَمَاعَتِي اَرْصَحَاهُ مِثْلِ عِبْدِ اَنْدَلِسِ
 مَسْعُودِ وَابْنِ بَنِ كَعْبِ وَغِيْهِ هَا خَتَمِ كَرْدِ اَنْدِ قُرْآنِ رَا بَرِ بَنِي اَللَّهِ صَلَوَاتُ

طایفه و سلم ختمهای بسیار و ظاهر میشود و ششهر می یابید همین قمر از اج
 همین ترتیب وقت ظهور را مام مهندی و جمعی قلیل که فائزند بوقوع
 تغیر و نقصان در اوقول شان مودود و غیر مقبول است و بعضی اخبار
 ضعیفه که داله است در مذہب ایشان بوقوع تبدل در آن جموع می
 باشد این خبر مانده معلومی که یقین ثابت شده است صحت آن و اگر شیعه
 گویند که تحریف و تبدل قرآن از عثمان بن عفان بخدی شہرت
 یافته که حکم تواند گرفتند و عوام و خواص امامیه و کسی منکر آن نیست
 حتی از صبیان اگر پرسیده شود تسلیم می نمایند و ہم چنین که اقوال
 قائلین بوقوع تغیر در کلام رب العالمین محتمل است ضعف و کذب آن
 ہم چنین اقوال علماء مذکورین بہ نسبت عوام شیعه و بعضی خواص
 محتمل است ضعف و کذب آن و عدم اعتبار و اعتماد بان لَآ اَنْ
 اَلَا خَبَارٌ مُّطْلَقًا عِنْدَ عَدَمِ الدَّلَائِلِ الْعَقْلِيَّةِ اَوِ الْقَلْبِيَّةِ
 اَللّٰهُ عَلٰی صِدْقِهَا تَحْتَمِلُ اَلصِّدْقَ وَ اَلْكَذِبَ مَعًا بِسَبَبِ
 میر کہ درین امر تعالیه قائلین بوقوع غایم و اقوال مانعین را از
 درجه اعتبار و اعتماد بیند آوریم علماء و مدبرین که مدار اثبات و تردید

مذمت شیعه تمسک بر اقوال قائلین است جواب گوئیم چند وجه اول
 گوئیم که مدار تقلید بر مجتهدین و علماء معتبرین است در جمیع احکام
 و اعمالیه اگر قوی از اقوال غیر معتبرین با قوی از اقوال مجتهدین مقابل
 نماید قولش مردود و غیر مقبول و از درجه اعتبار قاطع است ثانیا آنچه
 مجتهدین روایت کرده اند بتواند روایت کرده اند و روایت
 قائلین خبر واحد است و خبر واحد هر گاه اقتضای علم او یافته
 نشود در ادله قاطعه خبری که دلیل باشد بر او واجب است رد
 او را چنانچه برین تصریح نموده است ابن مطهر حلی در کتاب خود
 که نام او مبادی الوصول الی علم الاصول است و اقوال مجتهدین
 و علمای مذکورین نسبت به اجماع شیعه و بعضی خواص ایشان ضعیف
 دانستن کماں جهل و نادانی است و نهایت غفلت از دین و اتیان
 شیطان است ثالثا احتمال ضعف و کذب اقوال علماء معتبرین
 در این امر مستلزم ضعف و کذب جمیع اقوال ایشان است پس
 نباید که شیعه مقلد هیچ امری از امور دینی که مرفی منقول از ایشان
 باشد نشوند رابعا اگر برای خاطر شیعه از این همه در گذریم کلام الله

بر کذب اقوال قائلین و صدق اقوال منکرین حتی ست ساطع
 و بر مانی ست قاطع قال سبحانه فَعَالِي اِنَّا نَحْنُ قَوْلُنَا الَّذِي كَرَوْنَا
 لَهُ لِحَاظُ طَوْنٍ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ
 تَنْزِيلٌ مِنْ حَزَنِ اَحْكِيمٍ پس تجویز تغییر و تبدیل در کلام رب جلیل
 کذب این آیات ست فَاِذَا تَلَّيْنَا بِالْبَاطِلِ لَآئِهٖ حَالٌ فَاَلْمُقَدَّمُ مِثْلُهُ
 لِأَنَّ مَا يَسْتَلْزِمُ الْحَالُ فَهُوَ حَالٌ بِالْبَدَا هِٕةٍ وَهُوَ الْمَطْلُوبُ
 و اگر شیعه گویند که محتمل است که آیات و اله بر عدم تغییر و نقصان در
 قرآن موضوعات عثمان باشد گوئیم که محتمل است که آیات و اله به وجوب
 صوم و صلوة و زکوة و غیره ما من الامور الالهیه هم موضوعات ادب
 بل محتمل است که قرآن بتامه موضوع و مخبر او باشد پس این سلام
 بکلام ملک علام فی وجه شد حال آنکه مدار تحقق دین محمدی بر قرآن
 و ثبوت احکام شرعیه به دست پس به بین تقدیر است سلام حباء
 منشور گشت و این خلاف عقل و نقل است و ثبوت قرآن به خبر
 متواتر است و خبر متواتر مفید علم یقینی است اجماعی این احتمالات در کلام
 اعتقادیه کمال مغایرت و جهالت و موجب غلبه کثیر است لغو

بِإِذْنِ اللَّهِ مِنْ شُرُورِ الْخَنَاسِ الَّذِي يُؤْمِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ
 مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ طَعْدَهُ بَرَّانِ كَمَا بَيَّنَّ آيَةُ بِمَثَلِ آيَاتِ قُرْآنِ
 وَرَقْعَهُ بِسَبْعِ مِائَةٍ نَبِيَّتٍ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَقَدَّسَ وَانْ
 كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ
 وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
 پس بنا بر تفرید مذکور شبیه زوم دور و دلالت شیئی بر نفس خود را
 که و بیدار ان آیات یفسر بعضها بعضاً و در تفسیر صراط المستقیم که
 تفسیری است معتبر نزد علماء شیعه و در تفسیر این آیه نوشته است
 أَجْرًا لِكَافٍ طَوْفٍ مِنَ التَّحْرِيفِ وَالتَّبْدِيلِ وَالتَّيَادُرِ وَالتَّقْصِصِ
 اینها پس به گاه اکتب معتبره شیعه ثبوت رسیده که این قرآن
 مصون از نقصان و تغییر و تحوّل از تحریف و تبدیل است و منزه
 محقق بهم نزد امامیه اثباتش بر ایمان است قیاساً گویم که قرآن باطل است
 به اینکه از صحابه کبار رضی الله عنهم هرگز چیزی صادر نشده است
 از قولاً لا فعلاً که موجب کفر و طغیان و خروج ایشان باشد از
 ایمان و دال بر حقیقت امامت خلفاء اربعه و صدق اقوال و افعال

ایشان و بیشتر است ایشان را بهشت و جنان و عدم سوال و حساب
 از ایشان قال سبحانه فِي سُورَةِ التَّوْبَةِ وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ
 لَوْ مِنِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِذْنِ
 رِضْوَانِ اللَّهِ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
 تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ از این
 آیه ثابت شد از برای سابقین اولین از مهاجرین و انصار
 چهار چیز اول رضوان او تعالی از ایشان دوم رضوان ایشان
 از خالق انس و جان سی و نهم ششم ایشان به جنت چهارم خلود ایشان
 در جنت و شش نیست که ابو بکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ^{الرضی} ذی النورین
 از سابقین اولین و از مهاجرین بودند چنانچه امیر المؤمنین ^{علیه السلام} صلی هم
 از ایشان بود در حق الله عنهم اجمعین پس ثابت گردید برای ایشان
 امور اربعه مذکوره و صحت خلافت ایشان و عدم ورود ملحقین
 طاعنان مِنَ الْوَافِيْنَ وَالْخَوَارجِ در حق ایشان قال عزَّ
 اِسْمُهُ فِي سُورَةِ التَّوْبَةِ اَيُّضًا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا وَحَاجَرُوا
 وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ اَعْطَمُوا

دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يُبَشِّرُهُمْ
 رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ
 مُقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْوَدُ عَظِيمٌ پس بیان نمود
 حق سبحانه و حق مؤمنین چهارمین مجاهدین فی سبیل الله چهار امر
 اول بودن درجه ایشان اعظم عند الله و دوم بودن ایشان
 فائزین بر ادخوش میمانند تا همة الله سیوم بودن ایشان
 بر رضوان و رحمة الله چهارم خلود ایشان ابدًا فی جنات الله
 و تاکید نمود امر رابع را غایت تاکید بر عبارت اعنی قوله مقیم
 و خالدین و ابد او شکست که خلفاء شلته از مؤمنین جهان
 مجاهدین فی سبیل الله باموالهم و انفسهم بودند چنانچه
 علی رضی الله عنه هم از ایشان بود پس ثابت شد برای ایشان
 امور اربعه مذکوره و حقیقت خلافت ایشان قال جل جلاله فی سورة
 التَّوْبَةِ اَيُّدِلِكِ الرَّسُولُ وَلِذِيْنَ اٰمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا
 اِيْمَانًا وَ اَنْفُسِهِمْ وَ اُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَ اُولَئِكَ
 هُمُ الْمُفْلِحُونَ اَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ نَجْمًا مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ در این آیه هم بیان فرمود حق
 سبحانه در حق مؤمنین مجاهدین چهار چیز اول برای ایشان بودن
 خیرات دوم بودن ایشان معطین بفضل رب کائنات سیوم وعده
 وادن ایشان بجنات چهارم خلوه ایشان در جنات و شبهه نیت
 و در اینکه خلفا و ثلثه از مؤمنین مجاهدین بودند پس ثابت شد برای ایشان
 امور اربعه مذکوره قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ التَّوْبَةِ أَيْضًا إِنَّ اللَّهَ
 اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ
 يُعْمَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ
 لَوْ حَقَّ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ
 مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبَشِرُوا بِنِعْمِ اللَّهِ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ
 هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ النَّاسِيُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّاجِدُونَ
 الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ
 عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ در این
 آیه وعده کرد جنات را خالق جنات از برای مؤمنین مجاهدین
 وعده مؤثقی و موصوف ساخت ایشان را بنه صفت پس واضح

ولایح گردید که ایشان موصوف بصفات مذکوره بودند و فائز
 بجنات نعیم خواهند شد و الا کذب آیت لازم آید و در سوره حج فرموده
 الَّذِينَ اِنْ مَكَّنَّا هُمْ فِي الْاَرْضِ قَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ
 وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلّٰهِ عَاقِبَةُ الْاُمُورِ
 وَقَوْلُهُ الَّذِينَ اِنْ مَكَّنَّا هُمْ صفت ک فی سبت که مذکورند
 در آیه ماقبل این وَ هُوَ الَّذِينَ اُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ پس از
 از موصوفین در این آیه مهاجرین اند نه انصار زیرا که انصار از
 دیار خویش محج نشدند پس وصف نمود مهاجرین را به این شرط که اگر
 تمکین یافند در زمین و حق سبحانه سلطنت به ایشان عطا فرمود
 متمثل و متقاد به امور اربعه که اقامه صلوٰه و ایتاء زکوٰه و امر بالمعروف
 و نهی عن المنکر باشند لیکن چون ثابت شد بتواتر و دیگر طرق
 که مفید علم یقینی است که خدایتعالی خلفاء اربعه را رضی الله عنهم تمکین و
 سلطنت عطا فرمود و واجب شد اقامت ایشان امور اربعه را و انصاف
 ایشان به صفات مذکوره تا کذب آیه لازم نیاید پس ثابت شد بودن
 ایشان بر طریق حق و مذهب محقق و امام بحق وَقَوْلُهُ تَعَالٰی لِلّٰهِ

عَاقِبَةُ الْأُمُورِ دالست بر این که موصوفین مذکورین الاحاطه
 خدایتعالی ایشان را ممکن روی زمین و سلطنت امور دنیا و دین
 عطا خواهد فرمود و بعد از آن امور بطرف حق سبحانه راجع می شوند
 فَإِنَّهُ لَا يَرْوُلُ مُلْكُهُ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ النُّورِ وَخَلَقَ
 الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ
 كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي
 رِزْقُوا لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي
 لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ
 الْفَاسِقُونَ ولفظ من فی قوله منكم از برای تعین و کم ضمیر خطابست
 پس دلیل شده بر اینکه مراد به این خطاب بتعی مومنین موجودین
 در زمان نزول این سوره می باشند نه جمیع ایشان و لفظ استخلف
 هم دلیلست بر اینکه حصول نبی بعده بعد رسول الله صلی الله
 علیه وسلم می باشد و شک نیست که بعد رسول الله طریق نبوت است
 است و بنی بعد از او نیست زیرا که او خاتم انبیاست چنانچه قرآن و
 احادیث به این ناطق اند پس ثابت شد که مراد به این استخلاف طریق

امامت است و ضمایری که راجع اند بطرف ایشان فی قوله
 لیستخلفنهم الی قوله لا یشرکون جمیع بر صیغه جمع واقع
 و جمع بر اقل از سه محمول نمی شوند پس یقین ثابت شد که آنحضرت
 خودین در آیه اقل از سه نمی باشند و قوله لیکن لهم و عده
 به تحصیل ایشان قوت و شوکت را و نفاذ امر ایشان در عالم است
 یا فتن و غالب آمدن و احاطه تمام نمودن بر اکثر افراد بنی آدم
 و قوله دینهم الذی رتضی لهم دلیل است بر اینکه دینی که در عهد
 ایشان ظاهر می شود و مردم را به انقیاد و امر می فرمایند دینی است
 که مرضی و پسندیده اوست سبحانه و رسول و در تدوین و تبلیغ او
 میکوشید و در ترویج و اظهار او جهاد می نمود و قوله ولیبد
 انهم من بعد خود و هم امنا دلیل است بر اینکه ایشان در عهد
 امامت خویش در امن و امانند و خوف هر اس از منافقین و کافران
 ندارند و در تقیه و انقضای دین نبوی غیر خود سر نمی نمایند کما نصبت
 الشیعة فی حق الائمة الطاهرین رضوان الله علیهم اجمعین
 و قوله یعبدوننی لا یشرکون فی ثبوت دلیل است بر اینکه

ایشان در عهد امامت و خلافت خویش با ایمان بودند و از شرک
و نفاق پاک و مبتر و دل ایشان از حجت ماسومی الله خالی و معر
بود پس یث شریفه حجتی ست بالغ و دلیلی ست ساطع بر صحت امامت
آئمه اربعه رضی الله عنهم خصوصاً خلفاء ثلثه اعنی ابابکر صدیق و عمر
فاروق و عثمان ذی النورین زیرا که فتوحات عظیمه و تمکین تام
و ظهور دین و حصول امنی که در عهد ایشان بود در عهد امیر المومنین
علی رضی الله عنه نبود چه حضرت علی در عهد شریف خویش بحار به
اهل صلوة مستلک گردید فتح و نصرت و تمکین و امنی و تظلی بر کفار
و رذمان او از برای ثومنین حاصل شد چنانچه در کتب شیعه مذکور
ست که حضرت علی بارها می فرمود که اَبْتَلَيْتُ اَهْلَ لِقَابِلَةِ
پس ثابت شد که آنچه شیعه در حق خلفاء ثلثه طعن میکند و آنچه
خواجه در حق عثمان و علی بعمل می آورند مردود و قابل انتقاد
نست و مخالفت نص قرآنی ست و همه در خسران مبین و
نقصان دین خویشند قَالَ اللهُ تَعَالَى فِيْ صُوْرَةِ الْحَجِّ وَجَاهِدُوا
فِيْ اللهِ حَقَّ حِيَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِى الدِّیْنِ

مِنْ حَجِّ مِلَّةِ آبَائِكُمْ إِذْ هُمْ هُوَ السَّامِعُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ
 وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ
 عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ
 مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ ^{در این آیه حق سبحانه و تعالی}
 اصحاب را مسلمین یاد نمود و ایشان را امر بجهاد و اعتصام بالله و در
 امور شرعیة فرمود پس استقامت ایشان در جاده شرع نبوی شریف
 پیوسته قال سبحانه فی سُوْرَةِ الْفَتْحِ فی حَقِّ الْمُهَاجِرِیْنَ وَالْأَنْصَارِ
 الَّذِينَ كَانُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي صَلَاحِ
 الْحَدِيثِ إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ
 الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ
 وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ
 بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا پس بیان فرمود و خدا اسم در حق ایشان چهار
 چیز اول بودن ایشان شریک رسول صلی الله علیه و سلم
 در تکیه دوم بودن ایشان مومنین سیوم الزام کلمه تقوی
 و غیر منفک از ایشان چهارم بودن ایشان احق بکلمه تقوی و اهل

آن و شک نیست در اینکه ابابکر و عمر رضی الله عنهما اگر گروه مهاجرین
 بودند پس ثابت شد برای ایشان و غیر ایشان اُمُورِ آر بعه مذکوره
 و اگر کسی اعتقاد ی غیر این در حق ایشان داشته باشد باطل و باطل
 و مخالف نص قرآنی و در تحت حکم آیه وَ مَنْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
 فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ داخل است وَايْضًا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
 فِي سُورَةِ الْفَتْحِ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى
 الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا
 مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ
 در این آیه صریح فرمود صحابه را پیوندن ایشان اشداء بر کفار و جماع
 در میان خویش و پیوندن ایشان را کعبین و ساجدین و خوا
 فضل و رضوان از حق بین پس هر کس که دعوی اسلام نماید و طریق
 صواب و اعتقاد غیر این داشته باشد در حق اصحاب محطی و گمراه
 و از شرع نبوی دور افتاده و در خراب دین و دنیا است قَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى فِي سُورَةِ الْحَجَرَاتِ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانِ
 وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرِهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ

أُولَئِكَ هُمُ الْوَالِدُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلَتْ بِهِ الصُّرُوحُ
 محبت ایمان داشتند و کفر و فتن و عصیان را مکر و همتی داشتند
 و در دین اسلام را شنیدند و با دین بودند پس اعتقاد ضد این شی
 در حق ایشان خطا و ایشان را خلاف این دانستن کار جهلا
 و سفهاست قَالَ بُحَانُهُ وَتَعَالَى فِي سُورَةِ الْحَشْرِ لِلْفُقَرَاءِ
 الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ
 يَسْتَغْنُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْفَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ
 رُسُلَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْ
 دِينَ قَبْلَهُمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي
 هِمِّ حَاجَةٍ مِمَّا أَوْفَوْا بِرُفْقَانًا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ مِنْ
 نَحْوِ صَاحِبٍ وَفِي ذَلِكَ لَأَسْرَأَ قَوْلُ اللَّهِ لَكُنْ لَهُ الْفَلَكُوتُ
 پس سبحانه و تعالی مدح و وصف نمود مهاجرین و انصار را شمش
 خیز اول نبودن هجرت ایشان بهوای نفس و خواهش دنیا
 بلکه محض برای اتباع مرضات الله بودند و گون ایشان ناصرین و
 مددگاران دین خدا و رسول او بیوم بودند ایشان صادقین

و راست گو قولا و فعلا چهارم بودن انصار مجتبی و دوست دارند گاه
 است که بطرف ایشان هجرت میکردند پنجم بودن انصار سرورین و خوش
 در حصول خیری از برای مهاجرین ششم مقدم داشتن انصار مهاجرین
 بر نفسهای خویش با وصف احتیاج مهاجرین بطرف انصار پس
 این اوصاف ششگانه است بالغ بر کمال بیان ایشان علیهم السّلام
 و الرضوا و همین فقره مهاجرین بودند که به ابی بکر رضی الله عنه
 خطاب کردند که یا خلیفة رسول الله پس هرگاه از کلام ملک
 سلام ثابت گردید بودن ایشان صادقین و راست گو فی جمیع
 اقوالهم و افعالهم واجب گردید بودن ایشان صادقین و راست
 گو در این قول خاص یعنی خطاب ایشان به ابی بکر یا خلیفة رسول الله
 تا کذب آیه لازم نیاید و هرگاه این مقدمه ثابت گردید واجب
 گردید بر جمیع مکلفین جزم و یقین بصحّته امامت خلفاء اربعه رضی الله عنهم
 اجمعین پس ظاهر و باهر گردید که طاعتین خلافت اربعه از فریقین بهم
 خالف قرآن مبین اند و منقاد و متمثل بَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْتُمْ
 مَنْ كَرِهْتُمْ بَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ وَقَالَ

جَلَّ وَعَلَا فِي سُورَةِ آلِ حُمُرَانَ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ
 لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْتُونَ
 صُنُونَ بِاللَّهِ هَذَا مِنْ آيَةِ تَحْسِبُهَا أَصْحَابُكُمْ وَصَفِ مُنَوِّبِكُمْ
 اول بودن ایشان بهترین امت و دایم بودن ایشان امرین
 بالمعروف و ناهین عن المنکر سیوم بودن ایشان مؤمنین بالله
 عزوجل و همچنین آیات دیگر بر اثبات ایمان و صدق اصحاب صحته
 امامت خلفاء اربعه بسیارست لیکن چون خوف تطویل را تمام گفتا
 بر دو انده موضع بعد و ائمه ظاهرین و وازده امام رضی الله عنهم
 اجمعین کردم اگر در خانه است یک حرف بسست فاما الذین
 آمنوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَأَنَّهُ لُسُتَّةٌ وَأَلْهَمَ
 وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا
 كَالْخَوَافِجِ وَالشَّيْبَةِ يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَبِهَدْيِي بِهِ كَثِيرًا حَالًا
 آیات قرآنی اثبات امامت ائمه اربعه شد و معلوم گردید که هر چه در
 خوارج در حق ایشان از طعن و جرح بجل می آورند همه مردود و غیر
 قبول و مخالف نص قرآنی است بلکه اگر در کتب ایشان نظر کرده شود

مذہب ہر یک بنسبت مذہب ہل حق مثل خط بر آبست بدلیل
 مویومہ مشکوکہ مذہبی بہمتہ خوام را گمراہستہ اند و مویومہ انہم
 علی شیخی لا انہم حمہم الکاذبون پس باید کہ از کتب ایشان ہم
 خلفاء اربعہ ثابت نمایند تا بر عوام و خواص واضح و لایح گردد کہ این
 فرقه در حق خلفای گویند ہمہ از بغض و عنادست و الا بر گاہ صحتہ اما
 ائمہ اربعہ از کتب ایشان ثابت شود و خودیان قایل بشناختن چارہ
 صد و طعن و جرح شوند و بنا و بیانات نوہومہ خلقی را گمراہ سازند مثلہم
 کمثل الشیطان اذ قال للانس ان اقموا کفر قال انی بونی
 منک الی آخاف اللہ رب العلمین حالا بعد و پنج تن آل
 عبا علیہم السلام پنج روایت از اقوال ہل بیت رضی اللہ عنہم از کتب
 معتبرہ ایشان نقل خواہیم نمود و اول در پنج البلاغۃ کہ کتابیست معتبر
 نزد شیعیانہ کہ است کہ حضرت علی رضی اللہ عنہ فرمودند لیلۃ دُر
 فلان فلقد قوموا و داوای العمد و اقام السنۃ و
 خلف البدعۃ ذہب لنفی الثوب قلیل العیب صابرہا خیر
 ہا و مبق شر ہا دبی الی اللہ طاعنہ و ثقاہ بحقہ رحل و تن

كَمُفِي طَرَقٍ مُنْشَعَةٍ لَا يَهْتَدِي فِيهِ الصَّالُّ وَيَسْتَقِينُ
 الْمُهْتَدِي إِشْهَى وَالْمُرَادُ بِلَانٍ عَلَى مُخْتَارِ الْكُثْرَةِ الشَّارِحِينَ
 مِنْهُمْ الْبَحْرَانِي أَبُو الْبَكْرِ الصِّدِّيقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَلَى مُخْتَارِ بَعْضِ
 الشَّارِحِينَ عُمَرُ الْفَارُوقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَكَرَّ عَلَى رَضِيَ اللَّهُ
 عَنْهُ عَشْرَةٌ أَوْ صَافٍ مِنْ أَوْ صَافٍ ابْنِي بَكْرٍ وَعُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ
 عَنْهُمَا فَلَا بُدَّ مِنْ وُجُودِ هَاتَيْنِهَا لِأَنَّ الْإِمَامَ مَعْصُومًا
 مِنَ الْكِذْبِ فَلَمَّا شَبَّتَ هَذِهِ الْأَوْصَافُ لَهَا بَعْدَ مَمَاتِيهَا
 بِإِقْرَارِ عَلَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَهِيَ بَقِيَّةُ فِي صَحَّةٍ خِلَافَتِهَا شَكُّ ثَانِيَا
 وَكَشَفَ الْغَمَّةَ كَرْتِصِيفَ عَلَى بْنِ عَمِيَّةٍ أَرْدَبِيلِي اثْنَا عَشْرِي سِتِّ كَمْ
 يَكُنِي أَرَضْلَا مَعْتَمِدِينَ سِتِّ نَزْدَا مَامِيَّةٍ مَسْطُورِ سِتِّ كَمْ سَيْلُ الْإِمَامِ أَبُو
 جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ حُلِيَّةِ السَّيْفِ هَلْ جُودُ فَقَالَ نَعَمْ قَدْ
 خَلَى أَبُو الْبَكْرِ الصِّدِّيقُ سَيْفَهُ فَقَالَ الرَّاوي الْقَوْلُ هَكَذَا فَتَوَبَّ
 الْإِمَامُ عَنْ مَكَانِهِ فَقَالَ نَعَمْ الصِّدِّيقُ نَعَمْ الصِّدِّيقُ نَعَمْ
 مَنْ لَمْ يَقُلْ لَهُ الصِّدِّيقُ فَلَا صَدَقَ اللَّهُ قَوْلَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 أَنْتَهَى فَتَشَبَّتَ بِإِقْرَارِ الْإِمَامِ الْإِمَامِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ رَضِيَ اللَّهُ

عَنْهُ صِدْقٌ وَتَكْرُهُ كَاذِبٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ جَزَاءُ هُمُ
 اللَّهُ سُوءَ الْجَزَاءِ بِمَا يَقُولُونَ فِي حَقِّ الصَّحَابَةِ ثَالِثًا وَقَعَ
 فِي بَعْضِ مَكَاتِبٍ عَلَى رِضَى اللَّهِ عَنْهُ عَلَى مَا نَقَلَ شَارِحُوا
 لِهَذَا الْبَلَاغَةِ فِي حَقِّ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا هَكَذَا الْعَمَلُ
 إِنَّ مَكَاتِبَهُمَا مِنَ الْإِسْلَامِ لَعَظِيمٌ وَإِنَّ الْمَصَابِ بِهَذَا الْجَرْحِ
 فِي الْإِسْلَامِ شَدِيدٌ رَحِمَهُمَا اللَّهُ وَجَزَاءُ هُمَا اللَّهُ بِأَحْسَنِ مَا
 عَمِلَا رِبَاعًا نَقَلَ صَاحِبُ الْفُصُولِ الَّذِي هُوَ مِنْ كِبَارِ عُلَمَاءِ
 الْأَمَانِيَةِ الْأَشَاعِشِيَّةِ عَنِ الْإِمَامِ الْأَهْلَامِ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَوَاصِمِ
 عَنْهُ هَكَذَا أَنَّهُ قَالَ لِمَجْلِسِهِ خَاصُّوا فِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ عَنْهُمْ
 الْأَخْبَرُونِي أَنْتُمْ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ
 وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فُضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيُصَوِّفَنَ اللَّهُ
 وَرَسُولَهُ قَالُوا لَا قَالَ فَأَنْتُمْ مِنَ الَّذِينَ نَبَوْا الدَّارَ وَالْأَهْلَ
 مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ قَالُوا لَا قَالَ أَمَا أَنْتُمْ فَقَدْ
 بَوَّعْتُمْ أَنْ تَكُونُوا أَحَدَ هَذَيْنِ الْفَرِيقَيْنِ وَأَنَا أَشْهَدُ نَكَمًا
 لَكُمْ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ

يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ
 وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ
 فَأَلْحَاضُ فِي الصِّدِّيقِ وَالْفَارُوقِ وَذِي النُّورَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ
 عَنْهُمْ خَارِجٌ عَنِ الْفُرْقِ الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ مَدَّاهُمُ اللَّهُ بِشَهَادَةِ
 الْأَمَامِ الْأَمَامِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ خَاسِمًا فِي تَفْسِيرِ الْمَنْشُوبِ
 إِلَى الْأَمَامِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَنْ آبَائِهِ
 الْأَكْرَامِ هَكَذَا إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى دَمْرِيْفِيضٍ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ
 مِنْ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدٍ وَالْمُحَمَّدِ وَأَصْحَابِ مُحَمَّدٍ مَا لَوْ قَسِمَتْ عَلَى كُلِّ عَدٍّ
 مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ طُولِ الدَّهْرِ إِلَى الْآخِرَةِ وَكَانُوا الْكُفَّارَ الْأَدَا
 هُمْ إِلَى عَاقِبَةِ تَحْمُودَةٍ وَإِبْرَاهِيمَ بِاللَّهِ حَتَّى يَسْتَحَقُّوا بِهِ الْجَنَّةَ
 وَأَنَّ رَجُلًا مِنْ يُبْعِضُ إِلَى مُحَمَّدٍ وَأَصْحَابِهِ أَوْ وَاحِدٍ مِنْهُمْ
 يُعَدُّ بِهِ اللَّهُ عَدَاً أَبَا لَوْ قَسِمَ عَلَى مِثْلِ خَلْقِ اللَّهِ لَا هَلَكَمُ
 أَجْمَعِينَ أَنْهَى فَعَلِمَ أَنَّ الْمَحَبَّةَ الْمُتَعَيَّةَ مَا يَكُونُ بِالنِّبَةِ
 إِلَى أَحَدٍ هِمَا وَأَنَّ بَعْضَ وَاحِدٍ مِنَ الْأَوَّلِ الْأَصْحَابِ كَانِ
 لِلْهَلَاكِ قَوْلُ الَّذِينَ يُبْعِضُونَ جَمِيعَهُمْ وَلَا يُجِبُونَ

أَحَدٌ مِنْهُمْ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْهُمْ إِلَّا خُرُوجُهُ
 فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى شَدِيدِ الْعَذَابِ
 وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ كُنُونَ بِحُجُونِ اللَّهِ الْوَدُودِ
 جَوَابِ صَافِي شَافِي أَرْسَالِهِ مَذْكُورَةٌ دَادَتْ وَضَمْنَا الْكُثْرَةَ
 الْبَحْثِ وَالْكَلامِ فِيهَا بَيِّنَاتٌ كَلَامُ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَلَمِ وَ
 أَقْوَالِ أُمَّةِ الْكِرَامِ حَقِيقَةُ خَلْفَانِهِ خَلَفَاءُ رَجَعُوا عَلَيْهِمُ السَّلَامَ وَنَجَّيْتَهُ
 بِبَرْتِوَيْسُوتِ وَبَعْلَمُ يَقِينِي دَانَتْ شَكْرَهُ فَوَاتِ مَخْلَفِينَ دَحِيقِ
 صَاحِبِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ سِرِّهِمْ غُلَطُ وَقَابِلِ الْفَاتِ نَيْسُ بِلِ تَبْهِيهِ
 شَيْطَانِي سَبْ بَشَرِ طُخُودِ وَفَانُودِ اسْتَقْتَمَى مِنْهُ تَحْلِيلِ ارْزِ
 شَيْعَانِ مِشْهُودِ كَيْفِ تَحْلِيلِ بَعْنِي هَبْهُ نُونِ فَرَجِ كَنْزِ خُودِ وَبِدِ كِرَانِ
 يَا أَمَانَتِ وَخَارِيتِ وَاذِنِ وَاذِنِ بِمِجَامَعَتِ أَنْ بَغِيرِ أَنْكَ ارْزَمَلِكِ
 مَلِكِ بِيْرُونِ رُوْدَنْزِ شَيْعِ جَايِزِ سَبْ يَانِ بِرِ تَقْدِيرِ اخْتِيَارِ شَيْخَانِي
 اَيْنِكَ كَتَبَ فِقْهِيَّتِ اِيْتَانِ حَاضِرِ جَايِ الْكَارِ نَيْسُ فَلْيَرْجِعُوا وَ
 يَطْلَعُوا قَالَ الْحَيُّ فِي كِتَابِهِ الْمُسْتَبَيِّ بِالْإِشَادِ وَبِجُورِ تَحْلِيلِ
 آمَنَهُ وَآمَرُ وَلَدِهِ وَمُلْكُ بَرْتِوَيْسُوتِ لَغِيرِهِ وَالْإِجْوَرُ مُتَبَاخِ

مَا خَرَجَ مِنَ اللَّفْظِ فَلَوْ أَبَاحَ التَّقْيِيلُ حَرَّمَ غَيْرُهُ وَلَوْ أَبَاحَ الْكُلَّ
 حَلَّ التَّقْيِيلِ وَشِبْهَهُ أَتَى كَلَامُهُ وَبِزَوَاجِ الْأَوَّلِ كَوَيْمِ
 سَبَبِ كَمِ هَرِ گاه صورت مسئله اشعیان پرسیده می شود و با وجود
 حَلَّتْ آن و علم بآن در مذهب خویش عیب ناسته منکر می شوند و
 بکلی خود را جاهل از این مسئله می انگارند حتی از علمای ایشان اگر سؤال
 شود و اظهار واقفانه نمی کنند و اکثر عوام شیعه هم از این مسئله جاهل
 و بی خبرند بکلی کیفیت صورت مسئله هم نمی دانند و حال آنکه بر علمای
 ایشان واجبست که هم در وقت سؤال و استفتاء اقرار نمایند
 و هم عوام خود را آموخته از صورت مسئله ایشان آگاه سازند چه احتیاج
 این امر موجب صدور ذنوب کثیره است مِنَ الصَّغَائِرِ وَ الْكِبَائِرِ
 زیرا که اگر عوام شیعه واقف باشند و علم به جواز تحلیل حاصل نمایند
 البته تحلیل فرج امر خویش از یکدیگر دریغ ندارند و باعث ایصال
 راحت و خوشی و عدم خسران دنیوی و اخروی یکدیگر میشوند پس
 اخفای چنین حکم شرعی که موجب راحت دنیا و دینی است نمی دانم
 از چیست لازمست که علمای ایشان همیشه وعظ و پند داده مردم را

از این امر واقف سازند ثانیاً گوئیم که علت حلت تحلیل چپ فقط
 ملکیت است یا غیر آن علتی دیگر دارد اگر علتش غیر ملکیت بود یعنی
 واضح بیان نمائید و اگر ملکیت است ملک قبیله خواهد بود و بواسطه ملک
 در قبیله ملک شمع و ملک متعه در زوجیه و امه هر دو موجود است پس جواز
 تحلیل امته بعلت مذکور مستلزم جواز تحلیل تمتع زوجیه است پس باید
 که شیعه زوج خود را هم بدیگر آن بخشند تا تمتع شوند و اگر گویند که تحلیل تمتع
 امته باین است که ملکیت او حکم ملکیت اراضی و غیره دارد
 که مبنای آن و مبنای تمتع بنص شرعی در هر دو جایز است و تصرف تامه در
 مالک را میرسد و ملکیت زوجیه حکم این دارد که شخصی زمینی را بتصرف
 شخصی دیگر میکند و اذن تمتع در یک گوشه آن زمین او را می دهد
 پس او را نمیرسد که باز آن تمتع را بکسی دیگر میده نماید گوئیم اولاً که بنحین
 در شرع نیامده است که حکم ملکیت امته و ارضی و غیره یک است و
 بنحین که مبنای تمتع اراضی جایز نیست مبنای تمتع امته هم جایز نیست بنص
 و احادیث رسول یزدانی صلی الله علیه و سلم ثابت باید کرد ثانیاً
 اگر شخص مذکور اذن تصرف را بیک مؤمنه آن زمین بدهد

چهره مثل موش در هر گوشه آن می خوانند باید نزد شیعه مثل فرق
 اسلامیین و طایفه غیر قبل منکوحه حرام باشد چه شارع اذن و طایفه غیر
 قبل نداده است و این خلاف مذہب ایشانست ذکر آنجلی فی
 ارشاده وَالْوُطْبَىٰ فِي الدُّبُرِ كَالْوُطْبَىٰ فِي الْقُبُلِ فِي جَمِيعِ الْأَهْكَامِ
 حَتَّىٰ فِي تَعَلُّقِ النَّسَبِ مَعْنَى دایم شیعه جواب از این سؤالات چه دارند
 نبذیل قوی جوابی داده باشند و چشم پوشی از حق نکنند اگر چه مجتهدان
 شیعه بعضی امور دیگر که نزد عقل قبیح و خلاف نص کتاب و سنت
 نبی است جایز داشته اند لیکن برای خاطر شیعیان سؤالاتی اظهار
 نمودم والا اگر اینک بلند تر سازم اظهار من الشمس خواهد
 که مذہب ایشان بمنه بر شریعت محمدیه نیست و ادعای تمسک
 به ائمه طاهرین دعوائیست بلا دلیل چنانچه بر عاقل با دنی تفکر در
 کتاب ایشان معلوم میشود اَسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ
 ذِكْرَ اللَّهِ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ
 هُمُ الْخَاسِرُونَ التَّجَانُّسُ از ناظران این رساله
 و سامعان این مقاله آنکه اولاً اگر خطا و سهوی در عبارات لفظاً

و معنی به بینند در صد و فتح و ذم نشوند بلکه در اصلاح آن
 کوشند چه این فقیر از قلت بضاعت و قصور علم و در سلک علما
 محسوب نمی شود که کلام او از خطا مضمون و محفوظ ماند خصوص کلام
 الهی من جمیع الجملات از خطا محفوظ نیست و غرض از تالیف
 این رساله تفهیم عوام است بغیر تدقیقات علمیة چه تفهیم عوام به
 تدقیقات علمیة و عبارات معلقه ناشدست ثانیاً آنچه
 درین رساله از مطاعن اهل بیت عظام لازم آید بنده فقیر و ^{البقیة}
 طایران بری الذمّه شناسند و فارغ العهده انکار نند که هزار
 زبان از ان امر شیع تبرّاجی نماید و بصدد انان سودا و ب
 بهیزار می دارد لیکن چون بناء کلام به دگر و منکین حجاب
 اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین نهاده است ناچار
 زمام اختیار از کف داده هر جا که کشیده بر ند میرود و بهر رنگ
 که رنگین کنند می شود و الا شک نیست که فلاح و هدایت مربوط بدوست
 ایشان و منوط باتباع ایشان و تخلف از دوستی و اتباع
 ایشان موجب هلاک است لعن الله من خلی من قال الله

فِي حَقِّهِ الْفَاكِهُ وَاللَّهُ لَيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَظَهَرَ
 تَطَهُّرُ الْمَيْدَانِ بِمَجِيدِ أَنْ سَتَكُمُ الْبَيْتَ مَعَاصِي كُنْهَارِ رَحْمَتِ
 اَهْلِ بَيْتِ بَمِيرَانِ وَبِحَرَمِ اِيْتِ نِ قَلَمِ عَفْوِ كُنْهَارِ اَوَكِ شَانِ اَتَا اَكُمُ
 وَرَحِيمِ مَطَالَعِ اِبَاعِ اَنْ رَاقِمِ رَا بَذَعَايِ خَيْرِ يَادِ فَرْمَايَنْدِ وَدَرْ حَقِّ اَو
 اِنْ خَالِقِ جَانِ آفَرِيْنِ طَلَبِ مَرْزِشِ وَعَفَرْتِ نَمَايَنْدِ وَرُوحِ اَوْرَا
 بِهَدِيَّةِ فَاتِحِ شَادِ كَرُوْمِ سَبِيْتِ غَرِيْبِ رَحْمَتِ يَزْدَانِ كَسِيْ
 كُمُ اِيْنِ رَاقِمِ بِالْمَحْمُودِ كُنْدِيَادِ بِمَيْدَوَارِيْ وَسُئُوْلِ اِبْصَدِ تَضَعِ
 وَفَرْمِي اِرَاوْ تَعَالَى نَسَا كِه سَالِهَ اسْطَهَارِ الْمُؤْمِنِيْنَ رَا كِه بَعْدَ اَز
 دِه اَزْدِه قَرْنِ صَدِيْ بِهَادِيْ بَشْتَادِ وَهَشْتِ سَالِ اَزْ هَجْرَتِ نَبَوِ
 صَلَوَاتُهَا عَلَیْهِمْ وَالسَّلَامُ دَرْ شَهْرِ يَقَعُ الْحَرَامِ مَحْتِ تَحْرِيرِ اِيْفَتِ
 اَوْلَفْتِ اَخْتِدَامِ بِدِيْرِ فِتْ وَاقْبُوْلِ دَرْ گَاهِ خُودِ سَاخَنِ جَمِيْعِ
 الْمُؤْمِنِيْنَ وَمُؤْمِنَاتِ رَا بَاَنْ بَهْرَهْ وَافَرْ عَطَا فَرْمَايْدِ وَمُؤَلَفِ اِيْنِ
 رَسْمِ رَا جَزِيْبِ وَثَوَابِ عَظِيْمِ تَفَضُّلِ نَمَايْدِ وَاَكْرَفْلَتُهُ فِي الْغُرُشِ
 اَتَمْنِيْ دَرْ اَشْنَائِ تَقْرِيرِ وَتَحْرِيرِ بَا نِجْمِ مَرْضِيْ اَوِ تَعَالَى نَبَا شَدِ وَدَرْ حَقِّ
 خُودِ وَوَسْتَانِ خُودِ دَرْ اِيْنِ رَسَالِهْ وَاقْعَتِه بَشْتَادِ

لِحَمَانِيَتِ بِي غَايَتِ خُودِ اَزَانِ عَفْوِ وَتَجَاوُزِ كُنْدِ وَ دَر دُنْيَا وَ آخِرَتِ بَدَلِ
 لَمْوَخَةِ نَفَرِ مَایِدِ رَبِّنَا لَا تُؤَاخِذُنَا اِنْ تَسِينَا اَوْ اَخْطَا فَا رَبَّنَا
 وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِضْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا
 وَلَا تُجِزِّنَا مَالًا طَاقَةً لَنَا بِهٖ وَاعْظُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا
 اَنْتَ مَوْلَانَا فَافْضِرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْكَافِرِیْنَ وَ صَلَّى اللهُ
 عَلَی خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَیْ اٰلِهٖ وَ اَصْحَابِهٖ اَجْمَعِیْنَ بِرَحْمَتِكَ
 يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ وَ اٰخِرُ دَعْوَاهُمْ اِنَّ الْحَمْدَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ
 بِحَمْدِ اللهِ الْكَرِیْمِ الْوَدُودِ وَ فَضْلِ اللهِ ذِی الْجَدِّ وَ الْجُودِ
 اِنْ كِتَابِ مُسْتَطَابِ لَطَافِ مَابِ جَامِعِ فَوَائِدُ فَرَاوَانِ وَ حَاوِیِ
 مَنَافِعِ بَكْرِ اَنْ الْمَوْسُومِ بَا سَتْظَهَارِ الْمُؤْمِنِیْنَ بِرَدِّ اسْتَبْصَارِ
 الْمُسْتَبْصِرِیْنَ تَالِیْفِ عَالَمِ جَبِیلِ وَ فَا ضَلَّ نَبِیلِ سَاكِبِ سَاكِبِ
 شَرِیْعَتِ نَبَوِیِّ نَاهِجِ سَنَاهِجِ طَرِیْقَتِ مُصْطَفَوِیِّ شَيْخِ حَمْدِیْنِ

عبدالله المصری الشافعی غفر له ربیع حود

وہسان عن قبض من محمد بن عبد الله بن محمد بن

محمد بن سنان بن بران در مطبع محمدی زویو ربیع پوسید در سنہ ۱۲۹۸ ہجری بمطبع

رساله احمدیه بسم الله الرحمن الرحیم در رد تقیّه
 بر ذابیان مذهب حق و ناهجان منبج محقق پوشیده مباد
 که بسنی مذهب این فرقه اشاعریه و مدار ترویج آن بروجوب
 تقیّه است نزد ایشان چه مطالعه کتب این قوم و مناظره
 با این اهل علم بنده را بسیار دست داده هر جا که دایره تقریر و تحریر
 بر ایشان تنگ می شود مناصحی جز تقیّه ندارند و اکثر کلام انبیاء و
 ائمه علیهم الصلوٰۃ و التحیّٰه که مخرب بنیان مذهب کاذب و مظهر
 بطلان عقیده فاسده ایشانست حل بر تقیّه کنند و بتأویلات
 موهومه مذهب خود را موهاخته در نظر عوام جلوه طور دهند و از
 صفات ائمه احادیث کاذبه بروجوب تقیّه روایت کنند که بار
 میفرمودند که التَّقِيَّةُ دِيْنِي وَ دِيْنُ اَبَائِي وَ مَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ
 لَا دِيْنَ لَهُ وَ گویند که هرگاه ائمه هدی ماوریه تقیّه بودند بزل و عمر
 خویش بنامه قدمی از دایره تقیّه بیرون نه نهادند با وصف بودن
 ایشان منصوصین از جانب خالق انس و جان و رسول امین
 و بقای نظام عالم بوجود ایشان اِلَیَّ لَا اِنْ بَلَّ اِلَیَّ اَحَدٌ اِلَّا اِنَّمَا

وعلم ماكان وما يكون داشتن مابطریق اولی ماء رخواهیم بود
 واین التزام ایشان تقیه را بر خود اال بر وجوب آنست که ایشان
 قَوْلُ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي مُقَابَلَةِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
 که اگر نه مامور و معهود رسول امین به تقیه و اخفای دین بودم البته
 میدانستی که مَنْ اَصْعَفُ نَاصِرًا وَاَقْلُ عَدُوًّا واین طائفه ایجاب
 تقیه بخدای بجز افراط رسانیده اند که از روی تقیه کفر بر انبیا جائز
 بل واجب دانند احتمال مأم دارد که اگر کسی کتب ایشان صغار او
 سر هر و جمیعاً یک بنظر تعمق به بیند تقیه بر حق سبحانه جائز
 داشته باشند **لَعَالِ اللَّهِ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عَلَواً كَبِيراً**
 وگویند انبیا و ائمه هدی همیشه کارشان تقیه و اخفای دین
 بوده است گاهی مذهب و روش خود را به کسی نگفته اند حال آنکه
 بر تقدیر تسلیم بهفوات مذکوره فسادهای عظیم و شناعتهای حسیم
 که همه مستلزم کفر است لازم می آید و این موجب ضدت و تنویر
 مردمان و باعث توارد شبهات در دلهای ایشان شود پس لازم
 است که در صد واجبه این بهفوات شوم و تقریرات موهبه

در بونه تحریر یریم بآشن برمان و دلیل تمویه و قلب آنرا به عوام
 ذی فهم قلیل نمایم تا در ازله شبهات وارده از بهفوات باطله قادر
 باشند اقول بآله التوفیر و الیه المرجع و المصیر بر تقدیر
 صدق خیر من لا تقیة له لا دین له بی دینی انبیاء صلوات الله
 علیهم اجمعین ثابت شد تعالی جنابهم ممن ذلك زیرا که احدی
 از انبیا با وجود کشیدن اذیت بسیار از دست کفار و چشیدن ضرب
 و شتم و هتک حرمت و اخراج از دست آنها تقیه نکرده است و از
 تبلیغ احکام الهی باز نهاده است قوله تعالی فی حق الانبیاء الذین
 یبلیغون رسالات الله و یحشونہ ولا یحشون احدا الا الله
 و کفی بالله حسیبا و الا چرا اذیت و ضرب و شتم میکشیدند و فی
 تفسیر جمیع البیان للشیخ ابی علی الطبرسی الذی هو من کبار
 الشیعة الذین یبلیغون رسالات الله یؤدونها الی من
 یعزوا الیه و لا یکتمونها و مع ذلك یحشونہ ائی یخافون
 الله فی ترک ما اوجبه علیهم و لا یحشون احدا الا الله
 ائی لا یخافون من سوا الله فیما یتعلق بالاداء و التبلیغ

وَفِي هَذَا دَلَالَةٌ عَلَى أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِمُ التَّقِيَّةُ
فِي تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ وَأَيْضًا فِي هَذَا الْمَجْمَعِ الْبَيَانُ فِي قَوْلِهِ
تَعَالَى بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِمُ الْكُذْبُ
وَأَنَّ لَهُمْ نِقَضًا وَأَيْمًا عَزُورًا وَلَا ضَرًّا كَمَا لَا يَجُوزُ عَلَيْهِمْ
التَّغْيِيَةُ فِي الْأَخْبَارِ وَلَا التَّقِيَّةُ لِأَنَّ ذَلِكَ يُؤَدِّي إِلَى
التَّشْكِكِ فِي أَخْبَارِهِمْ تَرْجَمَهُ اَيْنَ اسْتُكِدَّ فِي تَقْسِيرِ مَجْمَعِ الْأَنْبِيَاءِ
تَضْيِيفُ شَيْخِ ابْنِ عَلِيٍّ طَبْرَسِيِّ كَيْفَ اِزْعَمَ بَرْزُكَ شَيْعَةً اسْتُكِدَّ اسْتُكِدَّ
كَمَا حَقَّ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى دَرَجَتُهُ الْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَرَمُودَهُ اسْتُكِدَّ اسْتُكِدَّ
كَمَا مِيرَسَانِدِ بَيَغَامَهَائِ خَدَا بَسُوِي كَمَا نِيَكَةُ مَبْعُوثِ شَدَّ اِزْأَنْبِيَاءِ
بَطْرَفِ اِيْشَانِ وَپُوشِيْدِهِ غَنِي وَارَنْدِ بَيَغَامَهَائِ خَدَا وَمِيْتَرَسَنْدِ
رِخْدَائِ تَعَالَى دَرِيْنِ كَمَا تَرْكَ بِيْشُوْرَ اَزْ اِيْشَانِ چِيْزِي كِي وَاجِبِ كَرْدِهِ اسْتُكِدَّ
خَدَا اسْتُكِدَّ بَرِ اِيْشَانِ وَغَنِي تَرَسَنْدِ غَمْرَ اَزْ خَدَا اَحَدِي وَادِرَسْ اِنْدِ
اَحْكَامِ اِلَهِي وَدَرِيْنِ اِيْتِهْ دَلَالَتِ اسْتُكِدَّ كَمَا بَرِ اَنْبِيَاءِ جَائِزِ نِيَسْتِ تَعْيِيْدِ
بَرِ سَانِيْدِنِ رِسَالَتِ وَبِهْمْدِرَانِ تَقْسِيْرِ اسْتُكِدَّ كَمَا بَرِ اَبْقِيَاءِ كَذِبِ جَاهِيْرِ
اَكْرَچِهْ قَهْدِ شَانِ بَابِ فَرْيَبِ وَضَرْ مَرْدَمَانِ نَبَاشْتِ جَائِزِ نِيَسْتِ

برایشان فقیه اخبار و نه فقیه برایشان جابر است چه مجبور میاموزد
 مذکور بودی و بعضی بطرف تشکیک در اخبار ایشان است
 و نیز اگر انبیای فقیه و نقایق با الهی کردند عرض بعثت و نصب که تفرق
 در ملک و قدرت بر اجرای احکام و اهدای انانیت و تادیب معاندان است
 عباد مجنون را شد و عبت صرف لازم آمد و عبت در کار خانه
 الهی محال است و اگر بخودی خود نه به فرموده خدا کردند گنگار و تارک
 واجب و متاس در تبلیغ رسالت شدند که همه منافی عصمت آن
 بزرگواران است چه فقیه یا تبلیغ جمع نمی شود زیرا که عرض از تقیید
 عدم وصول ایذاست و تبلیغ عده وصول آن و نزد ثبوت شیعیان
 عده ثبوت نقیض ضرورت پس نزد ثبوت عدم وصول ایذا عدم
 تبلیغ احکام ضروری است و این باطل است بوجوه نقیض الخمول
 فِي الْبَيْتِ فِيهِمْ وَهُوَ السَّلْبُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى فِي آيَةِ السَّابِقَةِ
 وَائِصًا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ
 مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ
 مِنَ النَّاسِ فَالْتَفِيقَةُ لَيْسَتْ بِوَاجِبَةٍ وَبِزَكَاةٍ فَقِيهٍ وَاجِبٌ بُوْدِي

انبیاء الارم بود که تقیه نمایند زیرا که مأخوذ بمثل و منقاد با و امر
 الهی نمی شدند دیگران کردن قبول و اطاعت نمی نهادند و چون
 ثابت گردید که وقوع تقیه از انبیا ممکن نیست چه مستلزم عدم
 عصمت ایشان است که محال است و مایستلزم المحال فهو
 محال ایضاً پس تقیه واجب نشد چه رفع مالی مستلزم رفع مقدم
 است و نیز از بعض حضرات ائمه هم مثل جناب سید الشهدا حضرت
 امام حسین رضی الله عنه ترک تقیه بوقوع آمده است که با وصف گرفت
 محافین و قلت ناصرین علم محاربه و مقاتله برافراشت تا آنکه از دست
 معاذان از خدایبخران بدرجه شهادت رسید آخرین فعل امام
 از دو وجه خالی نیست یا تقیه واجب نه بود و یا ترک واجب از امام صدور
 یافت شکی باطل است چه امام معصوم و محفوظ است و صدور گنا
 از معصوم ممکن نیست پس تقیه واجب نشد و بهو المطلوب بر عزم
 شیعه از میان ائمه اثنا عشریه دو امام یکی حضرت مرتضوی و دیگر امام
 مهدی رضی الله عنهما غایه تقیه بجا آوردند و جمیع عمر خویش خفی
 المعذور با خدا و دین کو شیدید چه جناب علی کرم الله وجهه در حیات

خویش علی الدوام تابع کفر و کافرین شد و از تبلیغ احکام و اهداء
 مردمان باز ماند و حضرت امام مهدی علیه السلام تا قیام قیام
 با وجود کثرت شیعیان درین اوان از خوف اعدا و دشمنان
 محفی شد که زهره ظهور ندارد و الا باقی امه دین رضوان الله
 تعالی علیهم اجمعین چندان تقیه نمی کردند چنانچه محمد بن یعقوب
 کلینی در کافی از ابی عبد الله روایت کرده است که در تفسیر قول تعالی
 اِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ فرمودند يُعْنَى بِالْعُلَمَاءِ
 مَنْ صَدَقَ قَوْلُهُ فَعَلَهُ وَمَنْ لَمْ يَصْدَقْ قَوْلُهُ فَعَلَهُ فَلَيْسَ
 بِعَالِمٍ وَ اَيْضًا رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يُعْقُوبَ الْكَلِينِي فِي الْكَافِي
 اَنْ سَأَلَ سَالًا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَ يُعْرَفُ التَّاجِرُ
 قَالَ مَنْ كَانَ فَعَلَهُ يَقُولُهُ مُوَافَقًا فَاِمْنَالَهُ الشَّهَادَةُ وَ مَنْ
 لَمْ يَكُنْ فَعَلَهُ يَقُولُهُ مُوَافَقًا ^{فَاَمْنَالَهُ} ذَلِكَ مَنزُوعٌ وَ ترجمه این است
 که محمد بن یعقوب کلینی در که ابی کافی از جناب حضرت امام حسین روایت
 کرده است که فرمودند مراد از علماء در آیه اِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ
 الْعُلَمَاءُ کسی است که عمل کند با آنچه می گویند و کسی که می گوید و عمل نکند

عالم نیست و هم اوراد است کرده است در کانی که ششفر زجنب امام
 حسین سوال کرد که بچه علامت ناجی را شناخته می شود فرمود کسی
 که فعل او با قولش موافق باشد و جراین نیست که آن شخص گویش قبول
 گوید فعل او با قول موافق نباشد جراین نیست که شهادتش
 مردود است پس اگر تقیه واجب بودی چرا بعضی ائمه ترک کردند پس ترک
 واجب شدند و اگر واجب نبود چرا جناب مرتضی علی کرم الله وجهه از تبلیغ الحکم
 باغایند و تابع کفر و کفرین شد و ترویج و ترویج با آنها نمود که همه منافق
 عصمت و مستلزم کفر است لقا لی جنابه من ذلک مستر اد در دین
 محمدی رواداشت خلل شیرین باز هم گوئی که ادوصی بحق است ^{حشمت}
 و از کلام جناب ائمه کلینی روایت کرده است صریح مستفاد که ائمه ^ع قول و فعل صادق
 بودند و افعال ایشان با قول ایشان موافق بود پس ثابت شد که هر چه خود بان ^ع
 مردم را من آموختند و افعال ایشان بر علم شیعه از روی تقیه مطابق مذکر است ^{بود}
 پس ثابت شد که هر چه مردم می آموختند مطابق مذکر است نه اینکه شیعیان رغب
 کرده اند که ظاهرا با اهل سنت موافق بودند و باطنی شیعیان خود را
 امور دین تعلیم میکردند و الا لازم آید که ائمه هدایا غیر ناجی و مردود

الشهادة باشند و این باطل است و قول علی در مقابل عمر که سابق
 ذکر یافت و بیعت نه کردن او با ابوبکر رضی الله عنهما چنانچه در غوم شیعه
 است دلیل بر ایجاب تقیّه آوردن سفاقت سخن و جهالت صرف است
 چه این مجمعیست بلیغ بر عدم وجوب تقیّه و الا جناب علی را واجب بود
 که او را از روی تقیّه بیعت با ابی بکر رضی الله عنه و در کشیدن بار ثانی او
 صابر و متحمل گردد و اگر نه تقیّه بمعنی و غیر معقولی افتد و نیز گویم که ایجاب
 برائمه قبل از حصول ولایت است یا بعد از آن هم تقیّه برایشان واجب
 است
 اگر وجوب قبل ولایت است پس و ایاتی که بعد ولایت از جناب علی
 و جهه در مدح و وصف خلفاء ثلثه منقولست محمول بر تقیّه نباید کرد و الا
 حمل فعل معصوم بر حرام لازم آید چنانکه در کتاب نهج البلاغه و غیره از روایات
 منقول از جناب علی در مدح خلفاء ثلثه مملو و مشحون اند اگر بعد ولایت
 نیز واجب است چنانچه میگوییم از جمله امامیه باین قائل است می بایستی
 که در زمان ولایت خویش حضرت علی معویه عزل نمی کرد و با ابوبکر و معاویه
 بر نمی خواست چه بار ما میفرمود که اِنِّيْ اَخَافُ كَيْدَهُ وَ اِنِّيْ كَيْدُهُ لِعَظِيْمٌ
 و در جواب ابن عباس و غیره بن شبیه که مشوره داده بودند باین که و لیه

شَهْرًا وَأَخْرَجَهُ دَهْرًا یعنی حاکم کن اور اکیماہ و معزول کن اور اتمام عمر
 گفت کہ و مَا كُنْتُ مُنَافِقًا لِّلْمُؤْمِنِينَ عَصِدًا یعنی منم کن گریزہ ماسم کن
 باروی باوجودیکہ این عزل موجب فساد و عظیم فتنہ بسیار شد و بقتل
 آنجا رسید و اگر گویند کہ ولایت حضرت علی فی موضع مخفی نبود چه ولایت
 بنام بود نہ معنی زیراکہ معاویہ ہمیشہ با او در پرخاست ماند . انکہ تہادت
 یافت و اکثر متابعان و فوجداران حضرت امیر و اولاد صحابہ بودند اگر حضرت
 میر و انوقت کما ینبغی طلب رعقیدہ و عمل خود میفرمودند غلبہ آن نہ متابعان
 نیز بر می گشتند چنانچہ سید مرضی باین قایل است گویم کہ معنی ولایت نیست
 مگر تصرف در ملک و قدرت بر اجرای حکام و حفظ بھینہ اسلام و تادیب فساد
 و گرفتن حق مظلوم از ظالمان و این معنی فی الواقع منحصر در ان جناب بود
 و بوجہ اہم در کثر بلاد اسلام او حاصل خصوصاً در زمین حجاز و عربین و عین
 و بحرین و آذربایجان و فارس و خراسان بے منازع و مزاحم حکم آنجناب برین بلد جاری و ہل
 بلدان بدل و جان مطیع و منقاد اگر رضی بود در شام بود و وجود معرضی ربیع قطر
 از افطار منافق معنی ولایت نیست و ہل چاہے نصف و ثلثہ اعدا را غیر جناب مبرمومنین م
 و صا ولایت نمی پذیرد و تعصب از پیش چشم بر دستخیزد بینیک چون ابوبکر رضی اللہ عنہ

خلیفه شد غیر از جزیره عرب در تصرف آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیامده بود
 و در آن هم معاندین و منافقین زور آور مثل مسیله که اب بنو حنیفه در ماک یام
 و سحاح مشیه در بی تمیم که بیشتر از آن در عرب قبیده نبود و مانعین زکوة از یک طرف
 و بنوعان در طرف شام بابت اسامه بن زید بر سر پر خاش و هیچ قبایل عرب
 گرد آمدند مدینه باریک و گرفتار و غیر از سکن که در مدینه یار و اعوان او نبودند هرگز در
 امری از امور مشیه مداهمت نکرد و با و از بلند گفت که لَوْ مَنَعُونِي عَقْلًا لَأَكَاوُفُوا
 يُؤَدُّوْنَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ لَقَاتَلْتُهُمْ عَلَيْهِ لَيْسَ حُضْرَتِ مِير که شجاعت نداشت
 چرا از یک گوشه زمین ترسیده اختلال دین محمدی و زوال دولت سرمدی
 رو دارد بِحُكْمِكَ هَذَا بَعَثْنَا عَظِيمًا عَاذَ اللَّهُ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ
 هَذَا إِلَّا عَتَقَادِ حُجْرَةَ رَسُولِهِ الْكَرِيمِ الرَّشَادِ و نیز اگر ائمه هدی از
 سبب خوف جانی و ادبیت بدنی بر اعلاي كلمه حق قادر بودند و از اظهار امور دینی
 مطلق عاجز بودند و هجرت بر ایشان واجب بود و نفی و اضای دین قال لَنَجَا
 وَتَعَالَى إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمْ الْمَلَائِكَةَ ظِلْمًا فِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ
 قَالُوا كُنَّا مُتَضَعِّفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ أَرْضًا مَلْهُوَةً وَسَعَةً
 أَفَنُهَا جِوْفًا فِيهَا قَالُوا لَيْلَ مَا وَهَبَهُمْ جَسَمَهُمْ وَسَاعَتُ مَصِيرِهِ وَ مُحَمَّدٌ

صَاحِبِ كِتَابِ الْوَاقِعِ فِي تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ كَتَبَ أَنَّ فِي الْآيَةِ دَلَالَةً
 عَلَى جُوبِ الْهَجْرَةِ مِنْ مَوْضِعٍ لَا يَتِمُّكَ الرَّجُلُ فِيهِ مِنْ إِقَامَةِ دِينِهِ تَرْجِمَهُ
 اینست که فرمود حق سبحانه و تعالی آنسانیکه می کشند ملائکه چاههای ایشان را در حالیکه
 ظلم کننده اند بر نفس خود پرسیده می شوند که در چه حالت بودید شما گویند که بودیم مغلوب
 و ضعیف روی زمین گویند آیا بود زمین خدای سبحان داسع که هجرت میکردید در آن
 مکان جای شان جهنم و منزل بدست و محمد بن مرتضی صاحب کتابی در تفسیر این
 آیه نوشته است که در این آیه دلالت است بر وجوب هجرت از جاییکه نمی تواند
 شخص در آن جای برپای داشتن دین خود را پس ثابت شد که ائمه دین ^ص علیهم السلام
 الله عنهم اجمعین تقیه نمیکردند و الا با وجود وجوب هجرت تابع کافران
 شدن و ضرب و اذیت بر خود را و داشتن و دین خود را اخفاء نمودن و خسر
 بنجاح بے دینان در آوردن و ناموس خود را بر باد دادن کمال جهالت و جانت
 و بی غیرتیت معاذ الله من ذلك و مان حیران همچنین چیزی را بر خود را و اندازند
 چه جای یکان و اما مان علاوه بر این که آیه دلالت صریح بر نهی از تقیه میکند
 و الا با وجوب تقیه وجوب هجرت بے معنی است چه گرگاه تقیه واجب است چه امر
 به گذاشتن وطن و چشیدن آلام سفر که قطعه از سوره و کشیدن محنت غربت

شود لا یُکَفِّرُ اللهُ نَفْسًا اِلَّا اَوْسَمَهَا پس عدم اختیار هجرت ^{یا} ائمه علیهم السلام
 و التقیه عدم وجوب تقیه ثابت گردید دیگر اینکه وجوب تقیه بر ائمه علیهم
 الصلوٰه و التحیه بجا عدّه شیعه ثابت نمیشود چه تقیه نمیشود مگر بخوف
 جان و این اصلا حضرات ائمه را نمی باشد چه نزد ایشان موت ایشان
 با اختیار ایشان است چنانچه کلینی در کافی اثبات این مسئله نموده
 و ایشانرا علم مآکان و مآبگونی حاصل چنانچه سائر امامیه بر این اجماع
 دارند پس ائمه هدی اجل و وقت مرگ خود را بتفصیل و تخصیص میدانند
 پیش از آنوقت چرا از جان خود بزنند اگر گویند تقیه بسبب خوف
 و مشقت و ایذای بدنی و هتک حرمت کردند گوئیم تحمل این بارها و
 گوارا ساختن این چیزها کار نیکان است انبیاء و اولیاء همیشه
 تحمل این بلاها کرده با پادشاهان جبار و فرعون روزگار مقابله نمودند
 اگر از این امر چنین تحمل مشقت و عبادت مجاهده بر خود گوارا ندارند از
 نیکان نباشند چه جای امام نیکان قرآن از مدح و وصف صابرین
 و شاکرین در بلاهای خدای رب العالمین مملو است و انصاف بصبر
 و شکر نقیض انصاف بعدم صبر و شکر است و چون یکی از دو نقیض

که انصاف بصبر و شکر باشد روح است بدلیل قوله تعالى في كتابه
 الْمُبِينِ فِي حَقِّ الصَّابِرِينَ وَالشَّاكِرِينَ لَارْزُقْهُمُ اللَّهُ ثَمَرَاتِ الْجَنَّةِ
 بعدم صبر و شکر که مذموم باشد و این خلاف عقیده شیعی
 است در حق ائمه اثنا عشریه علیهم الصلوٰۃ و التحیّۃ از خارجی نبراز
 بیک جوئی خرننگوه تا بکوه منافق سپاه باش پس بقیه بهیچ وجه
 روا نبود و اینکه شیعه می گویند که جناب علی از جانب نبی مأمور به بقیه و تحمل
 کردن ایذا و عذاب از خلفاء و اصحاب بود و رسول صلی الله علیه
 و آله تا کید بعدم مقاتله و محاربه تا وقت موعود و زمان معهود کرده بود و الله
 بر دفع آنها بود و میتوانست که بیک معجزه و سبک طرفه العین ایشانرا
 هلاک و فنا و قضیعت و رسوا سازد و عله خانی از این عدم مقاتله و شدت
 محالطه با ایشان بقای همین چند نفر شیعیان که از ذریه ایشان
 بوجود آمد منظور داشتند و الا بالعرض و تبعیث اهلک و افشای ایشان
 نور تشیع منطوقی و مهر تشیع مخفی نمیشد مردود و قابل التفات نیست زیرا که این امر
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم از دو وجه خالی نیست یا اینکه خلفاء و برحق و از
 جانب خدا و رسول امام مطلق بودند حضرت امیر را از شرط شفقت

و هر بانی از صبر و عدم مقاتله و حسب فرموده دیگر و رنجیده نه گردد و طلال بخاطر
 او نرسد که با وجود من دیگر بر احوال یافت امامت داشته باشد و یا اینکه بعلم
 الهی خوفت نامتناهی خویش طغیان و سرشی ایشان دانست از راه غضب
 و خشم قصد اضلال و اغوای ایشان کرده و بکفر ایشان ماضی گشته علی بن ابی طالب
 بعد از قتال و اهدا و تبلیغ امور دین و دنیا و گرفتن حق خویش از آنها فرمود
 تا کجا یمنی در ولای کفر و ضلال هلاک کردند شق ثانی باطل است لَقَالِ جَنَابُ
 صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ سَلَّمَ نَزَّ ذَٰلِكَ کَدَامَ عَاقِلٌ تَجْوِزُ سِکِنْدِل کَدَامَ جَاهِلٌ قَبُولُ مِیْمَنَیْ کِه بیتی ما
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که غرض از بعثت او اهداء خلق و اعلاء امور دین
 حق در مطلق و رحمة با خلق باشد بضلالت مردمان و غوایت ایشان راضی شود
 علاوه برین که امهال و اجمال ایشان در کفر مستلزم هلاکت خلقی
 کثیر از عداد پیروان برعم شیعیان شد چه تابعین ایشان تأقیام قیامت
 در دریا، غوایت غرقند و علمه آن بالذات امر نبی و تقیته علی بود و الادران او را
 اگر این چند نفر ناکان شیعیان کنده می شد عالمی از تیه ضلالت نجات و از
 بحر غوایت خلاص می یافت پس فی الواقع معضل و مغوی نبی و علی شدند نه اینکه
 بر رضایه عنما و بواسطه رعایت ابقای جماعتی فنیله ممکنه الوجود ما و وصف امکان

که ایای پس از وجود مطیع شوند یا عاصی با ضلال خلقی کثیر موجودین فی نفس الامر
 راضی شدن کار بنیاد اولیاء نیت واجب بود که مقابله و محاربه نمایند و ایشان را
 هلاک گردانند و یا در دین اسلام درآرند تا عالم از نور شیعی روشن و از هر
 گوشت آفاق لغره یا علی یا علی بلند میشد چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
 در ازای کافران نجبا آورد چندی را گدون زد تا چندی را از پرستشلات و عمری
 بازماندند آیا نمی بینید که حضرت عمر رضی الله عنه از برای اعلای اعلام اسلام چگونه
 فخر کبری و بیخ حو سیان ان فارس و هر جا بر کند و امهال ایشان در محو
 روان داشت تا آنکه شیعیان که از ذریه ایشانند از آتش پرستی بازمانند
 و الا معرفت بنی و علی از کجاء داشتند پیرو امامشان بر تم زل و کاؤس کیفیت
 بودی یحیائی و نمک شناسی این فرقه شیعه بجای رسیده است که نان
 میخورند و عو عو برائی دیگری میکنند پس چون شوق ثانی باطل گردید شوق
 اول بنبوت رسید و هوالمطلوب لیکن اگر شیعه بگویند که علت غائی از آن
 امر بنی و صبر علی و امهال انجیعت در کفر خفی و جلی استگاری جمعه شیعیان ایشان
 بود چه بعلم الهی می دانستند که شیعیان ایشان در تکلف نوب کثیر از صغیر
 و کبیره می شوند و این موجب عذاب و عقاب آنهاست پس لازم است

که ایشان را در کفر و ضلال گذاشته نشوند تا ذنوب صادره از شیعیان
 بایشان و تابعین ایشان و اعمال صالحه ایشان اگر کُند شیعیان
 و ما بنهم تا جبهه عذاب و عقاب نکرند چنانچه باقر مجلسی باین اشاره کرده و در
 خویش ذکر نموده که گناه شیعیان از ابتدای عمر تا آخران هر چه کنند از دنیا
 و ثواب سنیان هر چه بعمل آرند از شیعیان است جای دارد لغو
 بِاللهِ مِنْ سُوءِ الْإِعْتِقَادِ قَالَ اللهُ تَعَالَى مَنْ عَمِلَ صَالِحًا
 فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى
 إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ
 عَظِيمٌ الحق که مذهب این فرقه ما خود مستبطل از کتاب و سنت
 نیست بل همه تخیلات و تسویات شیطانی است و الا بکدام دلیل
 ثابت میشود و کدام عاقل تجویز میکند که حق سبحانه و تعالی شخصی را
 بسبب صدور گناه از دیگری عقاب کند و دیگری را بواسطه اعمال
 صالحه غیر ثواب داند این الله لَيْسَ بِظُلْمٍ لِّلْعَبِيدِ
 خصوص و قتی که نزد سیه ثواب مطیع و عقاب عاصی بر خدای
 واجب مانده گیرانیم تخصیص اهل سنت و جماعت بمبادله بمعافیه

باقر مجلسی از کدام امام روایت میکند کافران باین آفت حق و اولی اند
 یکبار ه اهل سلام را از نظر انداختن و پاس جهته اسلام ننمودن
 و ایشان را در زمره کافران شمردن بی شک کار منافقان و بی ایمان
 و فحش نیست که افتای این چنین امور شیعه موجب انکار شیعیان در کتب و کلام شود چه عوام شیعه بشنید
 افتای این امور شیعه در کردن گناه و دیر و ذی جرأه شوند و اصلاً بیم عذاب و عقاب بچشم
 یقوم الحاسب نکنند چنانچه اکثر شیعیان این را بخوبی گرفتار اند زیرا که
 شخص وقت بعلم یقینی دانست که ذنوب صادره او از دیگر است
 و در عوض او ثواب بر او مرتب گردد و در بزرگواران منغمز گشته و دل خود را از
 خوف و بیم خدای عظیم حالی نموده و اطاعت نفس اماره بر خود لازم گرفته و از
 انعام لذتیه دنیوی چشم پوشی نموده حلال و حرام و مستور و نایمان می
 حتی از محارم خود نگذشته مباشرت و معاشرت با ایشان روا می
 جراه الله بنما اَمْشِ وَقَالَ لَقَدْ وَدَّعْتُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ الْمُقَالَ اَزَا نَجَا مَعْلُوم
 میشود که این فرقه بغایت سست اعتقادند در شریعت محمدی
 و ذره تعصب و بغیرت دینی ندارند همگی تعصب خود را در طعن و تشنیع
 صحابه کرام صرف میکنند و مشقت دینی را بر گز که از انمیکند تعلیم

و تعلم امور دین و ترغیب عوام بطرف اعمال نیک نیستند و متاع قلیل
 دنیا و راحت و لذت این دار بے بقا بهزاران مرتبه عزیز و مهم تر از
 منافع عظیمه دین و نعيم مقیم آخرت دانند اولئك الَّذِينَ اشْتَرُوا
 الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا لَهُمْ نَصْرٌ
 دیگر اینکه هوب تقیه نمیدانم از کدام دلیل ثابت میشود این وصه
 مذکور که مفید و مثبت مدعی نمیدانم منطوقه مفهومها اما منطوقه ظاهر است
 و اما مفهومها پس برای اینکه ممکن است که التزام ائمه تقیه را
 برخویش استمرار او دوام از بیم وصول ایذا و ترس هلاک جان
 از دست دشمنان جواز باشد نه وجوب چه غیر از این که ائمه تقیه
 کردند چیزی دیگر از حدیثین مذکورین مفهوم نمیشود و کردن
 تقیه از خوف جان و ایذای دشمنان جائز است بقصد
 حضرات ائمه این است که از بس ما و آبای ما از خوف مخالفین
 و اخفای دین عمر سر کرده ایم گویا تقیه بمنزله دین ما و آبای ما شده
 و بطریق مبالغه فرمودند که چون ما یا آن سبب بیم جان اظهار دین
 و آئین خود نمیکردیم هر کسی و شش ما پذیرد و رعایت جان خویش کند

و تقیه ننماید گو بر او واجب نباشد گویا دین ندارد چه نزد جوار تقیه نباید
 شخص خود را در تهنکمه بیندازد و جان خود را را یکان از دست دهد
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ غَايَةُ الْأَمْرِ
 دلیل باشد بر سنوئیت و اولیته اختیار فعل تقیه و فرق در میان اولی
 و وجوب خود پوشیده نیست پس این اخبار موضوعه کاذبه با وجود
 مفید مدعی نیست در معارضه آیات کتاب اسد و احادیث رسول الله
 که همه دال بر بیهی و عدم وجوب تقیه اند آوردن و اعراض در گردانی
 از آیات قرآنی نمودن و تمسک به روایات کاذبه فاسده کردن اصل
 سفاکت و عین جهالت است الحق که این فرقه بعلت بے عقلی
 و فساد فکری گرفتارند حکیم حاذق بداروی هدایت ایشان را از این مرض
 مهلک شفا دهند فکر صحیح عقل سلیم که چنین همت ما که همه ستمزیم
 و بے غیرتی و تهاون در دین است برائمه دین رضوان الله
 تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ بستمیکند باوصفی که شیعه در مدح و محبت
 الله چندان غلو و اراط کرده اند که ایشان را باوصاف خدائی یاد
 کنند و گویند ایشان از اعراض و این متی منزله اند بل ایشان را بشر

سلم
 صلی

فتوان گفت و همه منصوبین و مریدین از جانب خدا و رسول او مید آیاگر
 ایشان در زمان خود خویش متصف باین صفات مذکوره نبودند که قادر
 و متمکن بر دفع دشمنان و ترویج دین و اهدای مردمان شوند اگر از این
 منزله بودند چرا گویند در فلان وقت و فلان مکان چنین و چنان بایشان شد
 و فلان سردار و فلان سلطان فلان امام را کشته ایشان اوصاف
 توصیف و نه باین حقارت تحقیر سازید شده است که کسی منصوص به
 تبلیغ احکام دین و ترویج شرع بمیدان و اهدای خلق و اعلاای کلمه حق باشد
 و باز ما میرویم و باختی این امور تا که از حال او نفهمیم که بنی است ایام یا کلیت و غرض از
 بعث و نصب او چیست مثل ائمه بر غم شیعه مثل قاضی شهرست که
 از جانب پادشاهی منصوص و منصوب با اجرای احکام شرعی و امور دینی
 گردد و امیکن او را امر کنند که در مدت خود گاهی تکلم مکن و هرگز حرفی از زبان
 سوار و مگو که من قاضی هستم و کلام خصمین را مشن و مثل
 عمل کاری که برای مرمت خانه بسیارند و گویند که دست باین خانه مرسان
 و مرمت کن هر طفل و بستان میداند که بهفوات مذکوره متحرک و محقق و لعب
 صرف و سفاهت ظاهر و مناقص غرض بعث و نصب است اللهم

الْفَقَاءُ
الْمُؤَاهِدَاتِ
الْمُؤَاهِدَاتِ

اعِزِّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ مِنْ هَذِهِ الْأَعْتِقَاتِ الْمُضْلِقَاتِ
وَأَدِمَّ مَنْ يَجْتَهِدُ فِي رَدِّ الشُّبُهَاتِ الْوَارِدَاتِ مِنَ الَّذِينَ يُوسُّوْنَ
فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِحُرْمَتِ آبْنِيَاكَ وَفِي الْمَجَرَّاتِ
وَأَوْلِيَاكَ وَفِي الْكِرَامَاتِ الْكُنُونِ حِينَ يَبْعَثُ اللَّهُ تَعَالَى
أَرْزَاقَ الشُّبُهَةِ وَوَارِدَاتِ هَمْزَاتِ شَيْعَةٍ دَرَبَابِ تَقِيَةِ فَا رِغْ شَدَمِ
بَايِدَ الدَّانِثِ كَمَا يَنْسَبُ عَوَامِ شُبُهَةِ عَظِيمِ مَرْدُودِ جَسَمِ بَاقِي مَانِدِهِ كَمَا يَرَادُ وَارِثِ
أَنْ وَاجِبٌ وَلا رَمَّ اسْتِ تَا عَوَامِ اَزْدِ غَدَغَةٍ وَتَرْدُودِ وَارِثِ نَدِ بَعْضِ عَوَامِ اَهْلِ
جَمَاعَتِ اَزْوَاجِ شُبُهَةِ سَدَةِ نَاشِيَةِ بِلَا هِتِ وَسَقَا هِتِ دَرِ مَذْهَبِ خَوِشْتِ
اَعْتِقَادِ وَبِهِ اَعْتِمَادِ كُتُبِ مَقَالِ اَزْ طَرِيقِ اِقْتِصَادِ حِيْجِدِهِ مِيلِ طَرَفِ نَدِ
زَايِغِهِ كَرْدِهِ اَللَّهُ اِيْنِ اسْتِ كَبُضِ عَوَامِ اَهْلِ سُنْتِ جَمَاعَتِ بَعْلَتِ عَدَمِ كِيَا سِتِ مَرَا سِتِ
وَاَوَارِغِي بِيَا بَانِ سِجِّ نَاشِيَةِ وَرْدِ نَوْرِي بِيَا يِ بِيْدَانِشِي تَوَهْمِ وَنَحِيلِ كَرْدَانِ
كَلِمَةِ شَيْعَةِ اَزْ اَهْلِ سُنْتِ جَمَاعَتِ مَهْرِ مَحَبَّتِ اَهْلِ مِيْتِ رَسُوْلِ مَعْنَقِ مَوْتِ
مَحَرَّتِ بَتُوْلِ زَايِدِهِ پَشِيْرَتِ دَارِنْدِ وَاِيْشَارِ حَبَانِ وَهَالِ خَرَبَشِ دَرِ رَاهِ اِيْشَانِ
وَاَوَلَادِ اِيْشَانِ وَاِظْهَارِ اِمَارَتِ وَعِلَامَتِ دُوسْتِي وَوَدَادِ اِيْمَانِ اَزْ اِيْدِ وَكَثْرِ
كُنْدِ جَانِجِ دَرِ شَهْرِ مَحَرَّمِ وَبَاقِي شَهْرِ رُوْزِ يَارَتِ كَرْبَلَا يِ مَكْرَمِ وَبَاقِي قُبُوْرِ

مرئی و مشاهده میکرد و بعقل ناقص سقیمشان میرسید که اهل سنت
 هر چند محبت اهل بیت و عترت دارند اما به نسبت شیعیان کالمعوم است
 و گویا هیچ ندارند و شک نیست که علت تقرب محب نزد محبوب حب است
 پس شیعه نزد عترت از اهل سنت اقرب و احب باشند این طوفاً
 توهم و تحیل کشتی قلوب بعضی را چنین در گرداب ضلالت انداخته که رافضی
 و نجاة او به استعانت قلاب ضیحت و سلاسل فضیحت از حیرانگان پیوسته
 بلکه این حیرانی و اضطراب عین مخلص و مناصف میدانند چنانچه بعضی کسان
 اهل یار این نادان باین درد بے درمان گرفتار اند **اللَّهُمَّ اهْدِنَا وَلِيَّاهُمْ**
وَأَسِئْ مَرَضَانَا وَمَرْضَاهُمْ وَلَا تَزِغْ قُلُوبَنَا وَقُلُوبَهُمْ بَعْدَ
إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَدَيْتَهُمْ وَهَبْ لَنَا وَلَهُمْ مِّنْ لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ
أَنْتَ الْوَهَّابُ پس لازم است که بر جاده ازاله این شبهه بپردازیم
 و استعانت از او جسته گویم باید دانست که محبت را مرتبه سه است
 افراط و تفریط و حالت اعتدال محبت مفرطه آنست که محب در محبت
 بمحجوب خلیش غلو تمام نماید و او را از توصیف اوصاف بشری منزله
 دانسته به اوصاف خدائی وصف سازد و بما لایلیق او را معتقد گردد

و تصویرات اورا کشیده مادام در بغل دارد و در هنگام نماز پیش روی
خود داشته اعزاز و اکرام تمام نماید و تیمنا و تبرکاً و مبدء و اورا تقبیل و طهر
و در وقت خاستن و نشستن و رفتن و گفتن و درماندن و غم و شادی
و همه کار و بار نام خدا را بگوشه و فراموشی نهاده استمداد بنا مهائی
او جوید چنانچه نصاری در حق حضرت عیسی علیه السلام بعمل آرند که همه بخیر
بکفر و شرک صرفت و محبت مفرطه آن شخص نقش مهر و محبت محبوب
از دل خویش زایل گردد ^و تحقیر و تذلیل و لعن و شتم و هتک حرمت
رسند شباروز بجای مدح و وصف بچو دم کند چنانچه یهود در حق
عیسی علیه السلام بجای آرند که هم مستلزم شرک و نفاق محض است
و حالت اعتدال آنست که در میان این هر دو باشد یعنی نه چنانکه
محبوب باوصاف خدائی یاد کنند و از اوصاف ^{خداوندی} منزّه دانند و نه
تحقیر و تذلیل او کنند و او را ذم و شتم و لعن نمایند چنانکه عقیده
اهل اسلام است در حق حضرت عیسی و سایر انبیاء علی نبیاء و علیهم السلام که نه انبیاء
باوصاف خدا یاد کنند و تصویرات ایشان تراکشند که مادام از جهت
تبرک و تیمن در خانه دارند همیشه او را بوسه دهند و در حالت غلظت

روی خود آرند و نه هم ایشان را بدگویند و تحقیر و تذلیل و ذم کنند بلك آنچه
 مطابق شرع و عقل و لائق و شایان ایشان است مثل تنزیه ایشان
 از کذب و بودن ایشان بمعصوم و غیر ذلک من الامور الواجب علیهم
 اعتقاد دارند و شکی نیست که اعتقاد یهود و نصاری در حق عیسی علیه
 السلام که دو طرف حالت اعتدال است نزد شرع و عقل هر دو مذموم
 و مردود و غیر مقبول و قابل الثقات نیست و همچنین جمیع احکام شرعی
 اهل اسلام اصولاً و فروعاً در میان ملة یهود که در شدت غایت افراط
 رسیده و ملة نصاری که در خفت نهایت تقریب بوده واقع شده است
 و همین سبب نزد شرع و عقل محدود و محدود گشته اما نزد شرع
 پس لیل آیه اهدنا الصراط المستقیم چه اکثر مفسرین و علما و دین
 رفته اند که مراد از صراط المستقیم ملة اسلام است و هم اجماع ایشانست
 که ملة اسلام توسط در میان ملت یهود و نصاری چه موسویه مکلف احکام
 شدیده بودند مثل تقطیع ایتاب و ابدان نزد تجنیس تجنیس آن و قتل نفس
 و اختیار و جلالت قبول توبه و اجابت دعا و عیسویه به احکام خفیفه
 تحلیل خسر غیر ذلک من الامور المذکورة فی التفاسیر و بیل

حدیث رسول جلیل آن خیر الامور اوسطها و استقامه بر اوسط
 لازم است و الا بجزئی میل از دائرة استقامه خارج است پس ثابت شد
 که ملت محمدیه توسط است در میان مذهب موسوی و عیسوی یعنی نه بغایت
 شدید است که از امتثال اوامر او تعالی در مانند و نه نهیهایت خفیف که از
 لذت عبادت بی بهره و محروم عمر خویش در عیش و نوش و نیازی
 بی بقای مذموم در بازند و اما نزد عقل پس بجهت اینکه نزد حکماء و ارباب حج
 هر توسط در میان افراط و تفریط مقبول و معقول و پسندیده است
 مثل عدالت که عدالت توسطش در میان افراط و تفریط مطبوع و طبع
 عقلا و منظور انظار علماء گشته کما عَرَفَهَا الْحُكَمَاءُ بِأَنَّ الْعَدَالَهَ
 هِيَ الْتَوَسُّطُ بَيْنَ طَرَفِي الْإِفْرَاطِ وَالتَّغْرِيطِ وَهِيَ مُرَكَّبَةٌ
 مِنَ الْحِكْمَةِ وَالْعِفَّةِ وَالشَّجَاعَةِ فَإِفْرَاطُ الْقُوَّةِ الْعَقْلِيَّةِ
 الَّذِي كَاوَهُ وَتَغْرِيطُهَا الْبَلَادَةُ وَمَا بَيْنَهُمَا الْحِكْمَةُ وَإِفْرَاطُ
 الْقُوَّةِ الشَّهْوَانِيَّةِ الْفُجُورُ وَتَغْرِيطُهَا الْحَمُولُ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعِفَّةُ
 وَإِفْرَاطُ الْقُوَّةِ الْغَضَبَانِيَّةِ الشُّهُورُ وَتَغْرِيطُهَا الْجُبُنُ
 وَمَا بَيْنَهُمَا الشَّجَاعَةُ فَالْعَدَالَةُ مُرَكَّبَةٌ مِنْ هَذِهِ الْكثَاثِ

الثلاثه ترجمه اینست که حکماء تعریف کرده اند عدالت را اینکه او متوسط
 است در میان افراط و تفریط و او مرکب است از حکمت و عفت
 و شجاعت چه افراط قوه عقلیه ذکاوت و تفریط او بلاد است و ما بین
 هر دو حکمت و افراط قوه شهوانیه تنه کاری و تفریط او گم نامی و ما بین
 هر دو پر سیزگاریست و افراط قوه غضبانیه بی باکی و تفریط او نامردی
 و ما بین هر دو شجاعت است پس عدالت مرکب از این اشیاء ثلثه
 می باشد و خود این اشیاء ثلثه که مقبول عقل و شرع است بمغلبه
 توسطش در میان افراط و تفریط است چنانچه دانسته شد و ظاهر است
 که هر دو طرف اشیاء ثلثه نامشروع و غیر معقول است کما لا یخفی
 عَلَىٰ حَسَنَ لَهُ أَذْنًا تَفْکِرُ اکنون چون این مقدمه بر ضمیر منسیر
 ارباب عقل و رای صفوة التخمیر اصحاب فضل نقش استقرار پذیرفت
 و صورت رسوخ دستوار گرفت باید دانست که محبت ناشیه از افکار
 فاسده فرقه شیعه اثنا عشریه در حق ائمه علیهم الصلوٰة و التحیة بغایت
 افراط رسیده و منجر بکفر و شرک شده چنانچه از حرکات و سکانات و مطالب
 کتب معتبرات ایشان مشاهده دریافت می شود که ایشان را باوصاف خدا

وصف نمایند و تصویرات ایشانرا کشیده از جهت تین و تبرک و زینت
و خانهای خوزنگاه دارند و دمبدم او را بوسه زنند و پیش نماز خود گذارند
بل سجده براه کنند و زیارت قبور ایشان افضل و اکرم از زیارت بیت ^{است}
و قبر مطهر رسول الله صلی الله علیه و سلم دانند و ایام محرم و غیر آن شبیه
اُمّه لا شوق جیوب و آثار بدعت و عَیْرُ ذَٰلِكَ مِنَ الْحُرْمَاتِ بعمل آرند
و حب ایشان در حصول نجات و امرزش گناهان لا تُحْصَى فَلَا تَعْدُ
کفایت دانند و حضرت علی را ازین الارزق و تقسیم الجنة و التناز و قاضی
از روح و خالق اشیا و فضل از انبیاء مساوی با حضرت خاتم الانبیاء
دانند و گویند همه ی جمیع انبیاء بودند معنی با رسول هشتمی صوره گویند
از انصاف باین و مَتّی یعنی چند و چون منزه اند و ایشانرا با وصف
بشری و صف نتوان کرد چنانچه شاعری از اینان در حق علی علیه السلام
یَجْرُلُ عَنِ الْأَعْرَاضِ الْأَبْنِ وَالْمَتّی . وَ یُکْبَرُ عَنْ تَشْبِیْهِهِ لِعَلَّی
یعنی بزرگ است از اعراض و جایی و زمان بزرگ است از تشبیه
تشیبهم دیند او را بنصرا ربعه و ایضا شاعری دیگر گفته هَلْ نُحِی
عَجْرَ وَاعْنُ وَصَفِ حَیْدَرِهِ . وَالْعَاشِقُونَ بِمَعْنَى حَبِیْبِهِ تَابُوا

اِنْ اَدْعُهُ بِبَشَرٍ قَالَ الْعَقْلُ يَمْنَعُنِي وَاخْتَشَىٰ اللهُ فِي قَوْلِي هُوَ اللهُ
 یعنی اهل عقل عاجز شده اند از وصف حیدر و عاشقان در معنی محبت او
 سرگشته اند اگر بخوانم او را بشر پس عقل منع میکند مرا و میترسم از
 خدا در قول خود که بگویم او خداست و شک نیست که این اعتقادات
 همه قریب بذهب غلاة کفر و زندقه صرف است کما عتقاد النصارى
 وَ مُحِبِّهِمْ فِي حَقِّ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ حُبِّهِ خَوَارِجُ خُدَّ
 اللهُ تَعَالَىٰ فِي الدِّينِ وَالْدُنْيَا در حق ائمه هدی بنهایت
 واقع شده که اصلاً خوف خدا و رسول خدا ندارند اهل بیت را شباهت
 بلعن و شتم و طعن و دم یاد کنند و بنامهای ایشان و اولاد ایشان
 بنهایت بی ادبی بجائی آرند و بقصد تحقیر و تذلیل اسمائی مبارکه ایشان
 زیر تعلین منتوش ساخته در جاهای خراب و نجس اندازند و کیلکه اهل بیت
 دوستدار خویش مباح دانند که همه نفاق محض و شرک خالص است کعبه
 اَلَيْهُودُ فِي حَقِّ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ و محبت اهل سنت در حق ائمه
 دین رضوان الله علیهم اجمعین متوسط در میان این هر دو می باشد
 که ایشان را به او صاف خدائی یاد و نه تحقیر و تذلیل و دم پیش نهادن

کنند بلکه غایت محبت و جان نثاری و نهایت مودت و عنجوری کنند
 و ایشانرا ائمه دین و برحق و بهترین عالمین و ماخلق غیر نبیا و خلفا و گویند
 و بایلیق ایشانرا مدح و وصف نمایند و قدوه و پیشوای خوشی و اهل
 عالم دانند و به عصمت و صداقت ایشان قول و فعلا قائل گردند و احد
 و آثار از ایشان روایت آرند و امام طریقت و شریعت بنویسند
 و مبعوضان ایشانرا اهل منزل و جهنم دانند کما عتقاد اهل الاسلام
 وَحَبِّهِمْ فِي حَقِّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى مَنْ لَهُ عِلْمٌ
 بِعَقَائِدِ أَهْلِ السُّنَّةِ وَفُرُوعِهِمْ وَدَرَانِیکَ مَحَبَّةِ مَرْطَبَةِ انصاری و مظهر
 یهود موجب فلاح و نجات ایشان نمیکرد و مشکل نیست بلکه فی الحقیقه این محبت
 عین بغض و عداقت است و موجب کفر و هلاک ایشان پس همچنین حال
 روافض و خوارج قیاس باید کرد که ذرّه این محبت ایشانرا دفع و فائده
 نمی بخشد بلکه موجب بیزاری و براءت بنی و علی و ائمه باقی از ایشان
 چنانچه حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام از نصاری و یهود بیزاری
 ای مَسَّیْ بِشِیعَةِ اطهار معنی شیعه را کین اظهار
 میزنی لاف حب آل بنی لیکه و روی دوستی بسیار

ظاہر اوست می نمائی لیک	در حقیقت عدو سے پر آزار
از محبت اخاشدی مشرک	اندکی فکر بیش کن در کار
بخیالت کہ دوستی ورزی	عین بغض است اگر شوی بیدار
یا علی یا علی نذار د سود	یا خدا چون ہبادہ بکسار
از حق اُمید مغفرت مطلب	ترین عمل ز این معال ز این رفتار
تا محیط است این عقیدہ بتو	خارجی از شفاعت مختار
خالق احمد علی و س	جہد ہستند از شما سبزار
این زمان سرخوشی از این مجالنج	لیک روزی بیاوردت خمار
حال باطل ملا بست بحق	کشف این کی شود بر و شمار
خارجی حبش ارد ہد ثمری	حب تو با ائمہ بد ہد بار
ز ابنیا گریکی شوی مُنکر	کافری در شریعت مُحمار
ہچنین حال چار یا ربی	با جمیع صحابہ و اخیار
نفرہ لا نفرق از سر صدق	مین ای جانمن قلند روار
تا مگر خالق از گناہ انت	پاک سازد باب استغفار
تا پیوئی طریق سُنّت او	کی رسی در جماعت اخیار

بیش از این گفت کو نباید کرد اگر بخانه کس است بس بکیار
 و با قطع نظر از این امور مذکوره محبت ایشان بمصاحبت بعض
 اصحاب سودمند و فائده بخش نیست چنانچه محبت نصاری و یهود
 بمصاحبت بعض محبوب رب و دود و الا لازم آید که عیسوی و یهودی
 ناجی و غیر کافر باشند بل مستلزم رستگاری جمیع ملل ضالّه
 گردد چه هر ملتی اطاعت نبی بر خود لازم گردانیده و مشیت بذیل
 بوده و این باطل است کما لا یخفی علی احد من المسلمین و شیعه
 هم تا شوره زار وجود خویش به باران محبت اصحاب شیرین ننمایند
 ریاحین سعادت باب یاری محبت عزت داور سن گیرد و لاری
 که عذابت شوره زار از قبضه قدرت خلق روزگار در است پس
 تا آفاضة نجات توفیق توبه از جانب مبدء فیاض بر اهل شیعه
 نشود و هیولای وجود ایشان به قبول رشحات غفران مستعد نگردد
 صورت فلاح و نجات بر او متکب نخواهد شد دیگر اینکه محبت ایشان
 در حق ائمه دین رضوان الله علیهم اجمعین وقتی مفید و سود
 گردد که چون دایره فلک محیط عالم موجود عزت بتامه شود نه اینکه

را از دایره محبت خارج مبعوض و دشمن دارند بل تضلیل و تکفیر
 کنند و این طائفه اکثر اهل بیت رسول دشمن دارند و کافر و مرتد گویند
 مثل زید بن علی بن الحسین و پسر او یحیی بن زید و ابراهیم بن موسی کاظم
 و جعفر بن موسی کاظم و جعفر بن علی برادر امام حسن کبری و حسن بن الحسن
 المثنی و پسر او عبدالله محسن و پسر او محمد که ملقب به فضل زکیه است
 و ابراهیم عبداللہ و زکریا بن محمد باقر و محمد بن عبداللہ بن الحسین بن الحسن
 و محمد بن القاسم بن الحسن و غیر ذلک من اولادهم المذکورین فی کتبیهم
 کہ ہر ہمہ را ملقب بکذاب کرده اند و از اہل بار و جہنم شمرده اند و نسب بعضی
 انکار کنند مثل حضرت رقیہ و حضرت ام کلثوم بنات آنحضرت صلی اللہ علیہ و
 بعضی داخل عترت نمی شمارند مثل حضرت عباس عم رسول اللہ صلی اللہ
 وسلم و اولاد او و حضرت زبیر بن صفیہ عمہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 پس کی تحسینان بعضی بموجب نجات آخرت گوید قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم مثل اہل بیٹی فیکم کمثل سفینۃ نوح
 من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق و ایضا قال علیہ السلام
 رانی قارک فیکم الثقلین ما ان تمسکم ہما لن تصلوا

بَعْدَى أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ كِتَابُ اللَّهِ وَعَرْقُ أَهْلِ

بیتِ ترجمه این است که فرمود رسول صلی الله علیه و سلم مثل اهل بیت

در شما مانند کشتی نوح است هر کس سوار شد او را نجات یافت و کسی که

تخلّف و رزید از او غرق شد و هم او فرمود که تحقیق من میگذارم در شما

دو چیز بزرگ عالیقدر را دامیکه متمسک می باشید هر دو کراه نمی شود

بعد من یکی از آن دو چیز بزرگ تراست از دیگر کتاب خدا و عترت من

یعنی اهل بیت حالا عاقل را در تحقیق باید افکند که ازین دو فرقه یعنی

سنی و شیعه کدام یک متمسک باین مجمل متین اند و کدام یک استخفاف

و امانت این دو چیز عالیقدر میکنند برای خدا این بحث را بنظر اهل

والاضاف باید دید که طرفه کاری و عجب ماجرائی است کجا اهل سنت

بر قیاس کتاب الله که اتّوَمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ

بالبعضی محبت و بالبعضی بعضی کفران می ورزند بلکه در رنگ ایمان به اشتباه

لَا تَفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ بِسُلَامٍ بِالْأَمَّةِ هدی بعمل آرند چه جا گرفت

در کج کشتی و رخنه آغاز نهادن در کج دیگر بلا شبه موجب نجات از

غرق دریا نمیشود بلکه سب غرق گردد و شکی نیست که هیچ فرقه از

شیعه نیست مگر اینکه در یک کج گشتی جای دارد و در حقیقت ناچسبیده
 این قوم بهر مرتبه از خوارج و نواصب زیاد تر است چه امانت و استقامت
 و عیوب و قبایحی که این فرقه بجز پادشاهی ائمه و برادران ایشان نبست
 کند و بعمل آرند گاهی از خوارج و نواصب بر غنی زند خنیاچه بعد از متبع
 کتب روایات ایشان تفصیل آن قبایح و عیوب کالتشخیص فی نصف
 الثمات و هودا گردد و فی نفس الامر چیزهایی که این طائفه در حق ائمه اصفیاء
 میکنند و بر عم خویش و بر محمودی انکارند بجز صریح است مثل آنجا
 تعقیب برایشان و تحریم داری و کربیه نواری برای ایشان و بیان سنگی
 امامان شهیدان و مردانگی اهل صلا و طغیان و ذکر تعصیب حضرت
 عمر رضی الله عنه دختر ایشان و کشیدن ظلم و تعدی از دست صحابه و
 و دیگران و غیر ذلک مما ذکر فی کتبهم که از بهمه بوی نامردی می آید
 و از بهمه جن و بی غیرتی ائمه هدی مستفاد می شود و با وصف این
 حضرت علی رضی الله عنه را الله الغالب و اشجع الناس میدانند و معنی
 امامت هم بیان می کنند که تصرف عامه و اجرای احکام الهیه و علم
 ماکان و مالیکون داشتن و در جهاد و قتال شجاع و دلیر بودن و غیر ذلک

(۸۵) رشتہ دار المہینہ شیخ احمد بن شیخ عبد اللہ

مِنْ أَلْمُورِ الَّتِي يَشْتَرِطُ فِي الْإِيمَانِ مِمَّا بَشَّرَ أَنْ يَنْجَافَتْ مِنْهَا
طَائِفَةٌ وَفَهَامَتْ أَنْ يَفْرَقَ مَعْلُومٌ مِثْلُ دُكَيْتِ قَيْتِ كَمَا مَعْلُومٌ خَوْفَتْ بِاشْتِجَاعِ
يَكْبَاجِ جَمْعِ ثَوْنٍ فِي مِثَالِ بَيْنِ بَدْوَسْتِ بَتَائِنِ كَلِي اسْتِ وَشَكِي نَيْتِ كَمَا رَفَاتِ
وَكُرْدِ ارِ بَيْنِ طَائِفَةٍ بِمِثَالِ بَارِفَاتِ وَكَرْدِ ارِ بَتِ بَرِ سَتَانِ اسْتِ
مِثْلِ تَرِ اشِيدِ مَأْبُوتِ اَزْجِ مَتِ تَقْرِئِ بِدَسْتِ خَوْفِ عِبَادَتِ كَرْدِ وَنَظَرِ
صِفَاتِ اِمَامِ حَسَنِ حُسَيْنِ دَانَسْتِ اَوْرِ اَوْ قُبُورِ حُسَيْنِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا
دِرِ اَنْ سَاخِشِ وَشَكْسِ وَغَرَقِ اَوْرِ اَكْفَرِ دَانَسْتِ وَتَعْلِيمِ قَائِمِ وَشَقِ جَوِ
وَسِينِ كَوْفِ مَرْزَانِ خَوِشِ اَوْ جَوِزِ سَجْدِ بَرِ قُبُورِ اِيْشَانِ وَنَظَرِ اَشْكَالِ
اِيْمِ وَتَقْبِيلِ وَتَعْظِيمِ اَنْ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يُرَى فِي اَيَّامِ الْحُرْمِ وَغَيْرِهَا
قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ
بِهِنِيْدِ نَا فَمَنْ اِيْنِ طَائِفَةٍ يَكْبَارِ سِيْدِ كَمَا اَنْتِ وَهَجُوعِ نِ مَدْحِ وَوَصْفِ
اَلْكَاشَةِ اَنْدِ وَشِجَاعَتِ وَاسْتِخْفَافِ كَالِ مَحَبَّتِ وَتِلَافِ دَانَسْتِ
اَرِيْ دُوسْتِي بِخِجَرِ خُودِ دُشْمَنِي اسْتِ كَاشِ نَامِ اِيْنِ بَرِ زُوَارِ اَنْ نَمِيْ كَرْدِ
اَنْ كَسِيْ سُوْمِ وَطَرَاتِيْ اِيْنِ بَرِ زُوَارِ اَنْ نِيْزَارِ اِيْتِ نِ دِرْخُوسْتِ نَمِيْ كَرْدِ
وَدِرِ بَا خُودِ اَبِ شِيْعِيَانِ اَلْمُتَنَبِّتِ مَعْنِيْ كَرْدِ نَا فُضِيْحَتِ وَرِ سَوَاتِيْ اِيْشَانِ

ایشان زیاده‌نی گشت اکنون ذوی الایهام صادقان و منصفان دور از اعتنا
 سخن فہمان را دعوت میکنم و بر خوان دعوت صلامی زحم کہ بنظر تحقق نکرند و بپیر
 تفکر بینند کہ از این دو فرقه یعنی شیعه و سنی کدام یک در جادہ شریعت محمدی
 استوار و بر پایہ طریقت احمدیہ برقرار اند ظرف گیری و تعصب داری بکناری
 گذاشتہ طریقی تحقیق پویندہ خروج یکی از این دو فرقه از دائرہ سنت نبوی
 و ملکہ مصطفویہ بہ ثبوت رسانید و عکس صورت عمل ہر دو قوم در آئینہ فکر
 صائب خویش انداختہ تا مزج حق بباطل و اتباع اہل بیت رسول کامل
 از این دو فرقه ظاہر و ہویدا گردد از نسبت و انتساب چہ میکشاید نام کسی
 و خلاف طریقی او سپردن رسوائی و بیجائی است کار پلکان روشنی و گمراہی
 کار دو مان حید و بے شرمیت و اگر سائر اقوال قبیحہ و افعال خبیثہ ایشان
 کہ بہ نسبت ائمہ دین رضوان اللہ علیہم اجمعین بجای آرند و در معرض تقریر و تحریر
 اراکم در مطالعہ آن گرانی آید و باعث ملال خاطر ناظران گردد لہذا چہذا و راق
 در بیان افعال و اقوال ایشان بطریقی و قیاس مشتی نمونہ مخرو و کافتمی کردید
 قیاس کن ز کلستان من بہار را امید از خدای پاک و خالق افلاک چنان است
 کہ محبت ابرہہ بندہ مرا صاحب سول و اہل بیت بتول ابجا کدان لحد رساند در شتر

عالم و ما علیه قوامش بچار شد	حق در امور خویش خطایش بچار شد
انهار در بهشت مدارش بچار شد	شرع محمدیه نظامش بچار شد
شمشیر چار یار جهان سرب گرفت	از چار یار دین بنی زیب فر گرفت
هر کسی که در محبت اصحاب جان نداد	بیشک که خالق الفلک ایمان نداد
روی بهشت حق کیسی بان نشان نداد	تا ذکر چار یار بنی بر زبان نداد
شمشیر چار یار جهان سرب گرفت	از چار یار دین بنی زیب فر گرفت
بر روی خویش باب جهنم کُشوده	در مصیغ عدوت شان کر غنوده
ایمان ز جهل از کف خود در بود	اصحاب کائناتم که آخرش شُوده
شمشیر چار یار جهان سرب گرفت	از چار یار دین بنی زیب فر گرفت
یک نور بود مظهر او چار می نمود	یک روح بود در تن هر چار می نمود
معنی یک اسم گرچه با چار می نمود	عشق خدا پاک زهر چار می نمود
شمشیر چار یار جهان سرب گرفت	از چار یار دین بنی زیب فر گرفت
بودند مظهر آن صفات جلال هو	عجاز احمدیه سحر حلال هو
از خویش پیغمبر همه ست جلال هو	در پادشاهین مصطفوی پائین هو
شمشیر چار یار جهان سرب گرفت	از چار یار دین بنی زیب فر گرفت
مقبول خاص خالق جبار شد کسی	کز عشق مصطفی بیکر خورد عسی
در حای پاک منزل عالی نمی روی	تا مدح چار یار نگویی ز دل بسی

شمشیر چار یار جهان سر سبر گرفت	از چار یار دین بنی زبیر فر گرفت
چرخ از جلال و شوکت یاران احمدی	دارد ز لرزه حرکت سیر سمدی
چون تیغ شان براه بنی شعله بر زد	از فرد فرد نوع موالید سرزدی
شمشیر چار یار جهان سر سبر گرفت	از چار یار دین بنی زبیر فر گرفت
تا رنجش از خرد طلبیدم بی شتاب	آمد ز عالم ملکوتم چنین خطاب
خواهی اگر تو علم بتاریخ این کتتا	بکشت دهان بدح صحابی از این جستا
شمشیر چار یار جهان سر سبر گرفت	از چار یار دین بنی زبیر فر گرفت

پس اول بر هر مسلمان بیدار واجب است که حتی المقدور از صحبت این کاذبان بدکیش و فاسقان بد اندیش محترز باشد اگر چه از اختیار عدم صحبت ایشان نقصان جان و مال هم گردد و امور دنیوی هم رواج و صورت نگیرد چه اگر ایمان باطنی و مال نماند مصالفة نیست و شکی نیست که صحبت ایشان تا شتر تمام دارد و شیطان لعین فرصت غنیمت شمرده ایمان غارت نماید **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْأَصْحَابُ تَوَكَّرُوا وَلَنْتُمْ مَا قِيلَ لَكُمْ** در صحبت کل رنگ گردوشنیده باشید که حضرت آدم و حواء علیهما السلام بر کردار شیطان چگونه فریفته آمدند تا آنکه ایشانرا از جنة الفردوس بیرون کرد زیرا که بفشار این قوم و کردار این اهل لوم مغرور نشود که گویند چیزی و کنند چیزی دیگر و همه در وعید آیه **لَمْ يَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ** داخلند و جمیع اخبار و بیان طائفة از خیر اعتبار ساز قط اند و سند درست ندارند و رواة ایشان همه کذابان و فاسقان و بی دینان بوده اند و بخیله و نزو بر و مکر و تدبیر متسکین بعضی دبا کاذب و فترتین

شدند تا ندیدی رواج دادند و برای متاع قلیل دنیا ی دنی خلق کثیر را در تیر خلاصه
 حیران نمودند و آیات و احادیثی که همه معارض روایات ایشان افزاید بحسب بنیان
 مذاهب ایشان بگوشه نهادند و توفیق و جبن و بی غیرتی و تهاون و دین چون اما مان
 خویش اختیار نمودند و خوف خدا و بیم روز جزا کیسو نهاده اصحاب رسول الله را سزا و بگویند
 و محض آنکه اهل سنت محب اصحاب و پیان جهت اسلام و محبت ائمه کرام نمود و ایشان را تصنیف
 و تکفیر کنند از بعضی عوام شیعه در وقت مباحثه شنیدیم که اگر علمای متقدمین قدما
 مجتهدین ما چنین خلل در شریعت محمدی را وارد و بیکو شیطان لعین اختیار نمودند پس
 چه گناه ما خود و متعاصرین روز قیامت چون حی طاهر و با هر گرد آنچه در حق اهل آورده
 نزد حاکم عادل در معرض اشتکی آریم پس ما را بلطف خویش بخشند و معاقبت نکردند
 خوش طبعان و نظر باین اهل سنت جواب داده اند که شمار از این تخیل چه حاصل متقدمین
 در اخوان بمنزله شیطان و شهادت بمنزله کافران شدند اگر شیطان و تابعین قادر
 بر چنین کلمات شوند و ایشان را نجات حاصل گردد شما امید داشته باشید و الا لا عجب است
 از این طائفه که با چنین و سیاهی گمراهی بعضی امور شرعیه و فقای علماء ایشان را در ایشان
 ثابت افترا و بهتان بر اهل سنت زنند چنانچه در زبده المعارف که کتابی است نزد ایشان
 دیده که نزد اهل سنت و طایفه تکلام مطلقا و محارم خویش وقت ضرورت و لف حرفه بر آنست خود
 حلال و جائز دارند حال آنکه در کتاب فی و شرایع که تصنیف فیض الدین طوسی که علامه و محقق
 این قوم است نوشته است که مادر و پدر اگر بفریب رود و در شای راه شبهه بر سر
 شود مضائقه نیست اگر پدر بر ذکر خویش حرفه یا بیکت پیچید یا مادر خود نزدیکی کند و هم
 نوشته است که شخص روزه و ایام و گناهان ملک خود را اگر و طعی کند روزه اش نمی شکند نقل است
 که چون زنان ایشان اضافی این مسئله از فیض الدین شنیدند بر شوهر خود را با طعن

و شکایت پیش نصیر الدین بر دند پسر نصیر الدین از راه نطف و احتنان و نرغاجین دل
 زن مرد از احکم نمود که در ایام حیض از زمان خویش انده و بر نرغاجین بازید بل از زمان
 چون تاب کشیدن بار و طرف نیاوردند فریاد کنان نزد نصیر الدین آمدند پسر ایشان را
 بولداری کرد و گفت که شما بجای زراعت مردان هستید ایشان را میرسد که هر جا بخواهند
 کنند زن را بیچاره لا علاج شدند و تسلیم کردند از آن زن فعل شیخ دارین طائفه که
 آنچو پیران روافض بر و افض گفتند ما گاهی بلبس کفار نیاموخته است
 ثانی باید دانست که اندکی و اصحاب خاتم انبیا همیشه یکدیگر کمال محبت داشتند و همیشه در حج
 کار دین و جهاد کافران عزیزانک با اتفاق و مشوره یکدیگر بودند و گاهی اصحاب نبی ظلم و جور به حضرت علی
 نمودند و در مقامات دینیه با هم مخالفت نورزیدند و کینه و بغض و فتنای با هم داشتند چنانچه اگر کینه
 سنی و شیعه بطریق ثابت و ظاهر میکرد و بر کس اعتقادی غیر این شته باشد بیشک که از شفاعت
 محمد و علی و ائمه باقی محروم و بعهده الهی ما خود و سلب ایمان از او شود اللهم تسکنا و تسکنا دیننا
 و لا تسلب وقتنا لنتبع ايماننا بحرفه رسولك صلى الله عليه وسلم آمین یکو
 العالمین اکنون چون از خواب خرافات شیعه مراعت حاصل لازم است تیمنا و تبرکات کتاب
 را ختم بر لغت رسول الله ما میباید تا موجب نجات گردد

تبرکات
 تیمنا

یا بنی الله تو بایک زلوت بمستانی شدی عقل از ادراک کجاست عجز است اگر نبود فری از افرادان ذات تو در چو داین عالم امکان کجا بر هیچ بود کورید بوجهل از چشم حشر چشمان دل مهر نور بر در حسن جمالت دست بست عکس نور مصطفی در روی یوسف تا فتنی	پایم نوحید را بالا بیکستانی شدی ما مذجربیل از دیدر سخنان جانی شدی کی بستر نیگرا مت جلوه ارا می شدی گر نه ذات حق شناس علت غائی شدی ورنه کی منکر شدی چون صورت رانی شدی پای احوست بخیلی خاتم طائی شدی کافت خلق جهان با حسن نیایی شدی
---	---

<p>اَدَمَ از نام محمد گرنه جستی بهستی کی تعابُل با یکی یار تو کردنی اگر امتانت را چه غم از کثرت بار گناه گر بنویندی ره تبغیض است خارجی عترت اندر ره دین گرنودی پیشوا بر سر و حم اگر پاشی زاکبیر نظر یا حبیب الفصحی اروای شه اللیل مو از لکم فی الارض حق را گرنودی حکمتی</p>	<p>کی خطابش از شه عرت بدانی شدی صد چو کسری آن زمان بر تخت دارانی چون تو از غفار غفر آن شانی شدی نام ایشان در دو عالم کی بر سوانی شدی کاله ایمان دین مابینمانی شدی درّه از عیب پاک هر چه فرمانی شدی چوی شود گرد دستگیر با سر و پائی شدی دم از او خاکی زدی بر چرخ بالائی شدی</p>
--	---

باید دانست که باعث برتالیف این رساله احمدیه حدیثی شده که خطیب بغدادی
 در جامع و غیران از رسول خدا صلی الله علیه و سلم روایت کرده است که فرمود
 اَدَا ظَهَرَ الْفِتْنُ اَوْ قَاتِلْ اَبَدْعُ وَ سَبِّ اَصْحَابِي فَلْيُظْهِرْ الْعَالَمُ
 عِلْمَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ
 چنان بر گاه ظاهر شود فتنه یا بدعتها و سب کرده شوند اصحاب من پیش من که
 ظاهر سازد عالم علم خود را و اگر چنین نکند پس بروی باد لعنت خدا و ملائکه و مؤمنان
 همه و اهل شکی نیست که در این زمان شمیر تقریر از حیرت آتش بیرون است عمری
 باید که بر تخت خلافت قرار گیرد تا مجوسیان ایران و مشرکان توران از
 پیشش فرار گیرد قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ
 لَهُ وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِحَكْمِكُمْ مَا يَرِيدُ
 وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَحَلَّى إِلَيْهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ آمِينَ
 وَلِلْحَمْدِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

